

کتاب یوشع

مقدمه

نام کتاب از نام یوشع جانشین موسی گرفته شده است. هدف کتاب یوشع نشان دادن وفا به عهد خدا در بخشیدن سرزمین کنعان به بنی اسرائیل می باشد. کتاب یوشع زمانی آغاز می گردد که موسی وفات کرده است. در حالیکه بنی اسرائیل در کنار شرقی دریای اردن خیمه زده بودند، خداوند به آنها فرمان عبور از دریا و تصرف سرزمین کنعان را صادر کرد. آنها تصرف سرزمین کنعان را با عبور از دریای اردن و به دست آوردن اریحا آغاز کردند. در هر دو مورد خدا در پیروزی آنها نقش اساسی بازی کرد. این پیروزی ها زمینه تصرف مناطق و شهرهای دیگر کنعان مثل عای، بیت ئیل و جبعون را مساعد ساخت. آنها بعداً شهرهای دیگری در جنوب و شمال کنعان را نیز متصرف شدند. حاکمیت اسرائیل بر تمام کشور با تقسیم کردن مناطق در بین قبایل اسرائیل و تعیین شهرهای پناهگاه و شهرهای لاویان با داشتن سرحدات مشخص تکمیل گردید. کتاب یوشع با ذکر مطالبی در مورد قبایل اسرائیل در شرق دریای اردن و وصیت یوشع و تجدید عهد در شکیم به پایان می رسد.

تصرف کنعان را نمی توان صرف به دلاوری و رزمندگی بنی اسرائیل نسبت داد، بلکه خدای قادر مطلق، رهبر مقرر کرده او، یوشع و قوم برگزیده خدا یعنی بنی اسرائیل در آن مشترکاً نقش داشتند.

یکی از عبارات برجسته کتاب یوشع این است: «پس حالا از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری بندگی او را بکنید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات و در مصر می پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را پرستید. اگر نمی خواهید خداوند را پرستش کنید، پس همین حالا تصمیم بگیرید که چه کسی را باید پرستش

نمائید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات می پرستیدند یا خدایانی
اموریان را که فعلاً در سرزمین شان زندگی می کنید؟ اما من و خانواده من بندگی خداوند
را می نمائیم.» (یوشع ۲۴: ۱۴، ۱۵)

امید است که این تصمیم یوشع برای شما هم سرمشق باشد.

فهرست مندرجات:

- یوشع و تصرف کنعان: فصل ۱ - ۱۲
- تقسیم کردن سرزمین: فصل ۱۳ - ۲۱
- بازگشت قبایل به شرق دریای اردن و وصیت یوشع: فصل ۲۲ - ۲۳
- تجدید عهد در شکیم: فصل ۲۴

خداوند یوشع را مأمور می سازد

۱ بعد از وفات موسی، خدمتگار خداوند، خداوند به دستیار موسی، یوشع پسر نون گفت: ^۲ «بنده من موسی از جهان رفت. پس تو و همه مردم اسرائیل آماده شوید تا از دریای اُردن عبور کرده به سرزمینی که من به آن‌ها داده‌ام بروید. ^۳ چنانچه به موسی گفته‌ام به شما هم می‌گویم که به هر جائیکه پای شما برسد، آنجا به شما متعلق خواهد بود. ^۴ سرحدات آن سرزمین از جنوب به بیابان، از شمال به کوههای لبنان، از مغرب به سواحل مدیترانه و از مشرق به دریای فرات می‌رسند. و همچنین کشور حِتیان را در اختیار شما می‌گذارم. ^۵ و تا که زنده باشی، هیچکس نمی‌تواند در برابر تو مقاومت کند. مثلیکه با موسی بودم با تو هم می‌باشم. و همیشه همراه تو بوده هیچگاهی ترک نمی‌کنم. ^۶ با جرأت و دلیر باش، زیرا تو یک رهبر موفقی برای قوم برگزیده من می‌شوی و قراریکه به پدران شان وعده داده‌ام، آن‌ها تمام آن سرزمین را تصاحب می‌کنند. ^۷ بی جرأت و کم‌دل نباشی و هرکاری که می‌کنی باید مطابق احکام شریعت موسی باشد. چون اگر براه شریعت رفتار کنی به هر جائیکه قدم بگذاری کامیابی نصیب می‌شود. ^۸ کلام تورات باید همیشه ورد زبانت باشد و شب و روز به آن بیندیشی. به احکام آن توجه کرده از هر امر آن پیروی نمائی. پس در آنصورت کامران و موفق می‌شوی. ^۹ باز می‌گویم که دلیر و با جرأت باش. ترس و شک را در دل خود راه مده، زیرا خداوند، خدای تو در همه جا همراه تو است.»

آمادگی برای حمله

۱۰-۱۱ پس یوشع به سرکردگان قوم امر کرده گفت: «به همه مردم در اردو بگوئید که آذوقه خود را تهیه کنند، زیرا سه روز بعد از دریای اُردن عبور می‌کنیم و سرزمینی را که خداوند به ما وعده فرموده است، متصرف می‌شویم.»

۱۲-۱۴ یوشع به سرکردگان قبیله رؤبین و جاد و نیم قبیله منسی خاطر نشان کرده گفت:

«کلام موسی، خدمتگار خداوند را بیاد داشته باشید که فرمود: «خداوند، خدای شما سرزمینی را که در شرق اُردن است به شما می‌دهد که وطن و خانهٔ تان باشد.» با زنها، اطفال و گله و رمهٔ تان به آسودگی در آن زندگی کنید. اما مردان مسلح تان باید آماده برای جنگ، پیشاپیش قوم خود از دریا عبور کنند تا با آن‌ها در مورد تصرف آن سرزمین کمک نمایند.^{۱۵} و همراه آن‌ها بمانند تا آنجا را که در غرب اُردن است و خداوند وعدهٔ ملکیت آنرا به آن‌ها داده است بکلی تصرف کنند. وقتیکه همگی آرام و آسوده شدند، آنگاه می‌توانند به وطن خود، در شرق اُردن، که خدمتگار خداوند، موسی به شما داده است، برگردند.»^{۱۶} همگی موافقه کردند و گفتند: «هر چیزی را که به ما امر کردی بجا می‌آوریم و به هر جائیکه ما را بفرستی، می‌رویم.^{۱۷} و همانطوریکه از موسی در همه امور اطاعت کردیم از تو هم اطاعت می‌نمائیم. و دعا می‌کنیم، مثلیکه خداوند، خدای تو، همراه موسی بود، همراه تو هم باشد!^{۱۸} و هر کسیکه با تو مخالفت نماید، یا از تو پیروی نکند کشته می‌شود. پس دلیر و با جرأت باش!»

راحاب و جاسوسان

۲^۱ پس یوشع، پسر نون دو نفر جاسوس را محرمانه از شطیم به کنعان فرستاد و گفت: «بروید و وضع و شرایط آنجا را و مخصوصاً از شهر اریحا را بررسی و مطالعه کنید.» آندو رفتند و در آنجا در خانهٔ زن فاحشه‌ای بنام راحاب شب را بسر بردند.^۲ به پادشاه اریحا خبر دادند و گفتند: «دو نفر اسرائیلی به کشور تان برای جاسوسی آمده‌اند.»^۳ پادشاه اریحا به راحاب پیغام فرستاده گفت: «مردانی که در خانهٔ تو هستند، جاسوس می‌باشند. آن‌ها را پیش من بیاور.»^۴ اما راحاب آن دو نفر را پنهان کرده گفت: «بلی، آن مردان نزد من آمدند، ولی من ندانستم که آن‌ها از کجا آمده بودند.^۵ و هنگام غروب آفتاب، پیش از آنکه دروازه‌های شهر بسته شوند، اینجا را ترک کردند. و نمی‌دانم که به کجا رفتند. حالا هم وقت دارید که اگر عجله کنید، شاید آن‌ها را دستگیر نمائید.»^۶ سپس راحاب آن دو نفر را بسر بام برد و زیر شاخه‌های کتان که بر بام چیده بود پنهان

کرد. ^۷ فرستادگان شاه از جاده‌ایکه بطرف اردن می‌رفت به تعقیب جاسوسان تا دریای اردن رفتند. و بعد از رفتن آن‌ها دروازه‌های شهر بسته شدند.

^۸ پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب به سر بام رفت ^۹ و به آن‌ها گفت: «من می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما می‌دهد. همهٔ مردم این سرزمین از شما می‌ترسند و هر وقتیکه نام قوم اسرائیل را می‌شنوند، به وحشت می‌افتند. ^{۱۰} و ما شنیده‌ایم که چون از مصر خارج می‌شدید، چطور خداوند بحیرهٔ احمر را برای تان خشک کرد و چگونه سیحون و عوج، دو پادشاه شرق اردن را از بین بردید. ^{۱۱} بمجردی که خبر آن به گوش ما رسید، همگی از ترس شما، به وحشت افتادیم و دل و جرأت خود را از دست دادیم. بیشک که خداوند، خدای شما، خدای آسمان در عالم بالا و خدای زمین در دنیای پائین است. ^{۱۲-۱۳} پس حالا بنام خداوند قسم بخورید تا همانطوریکه من با شما با مهربانی رفتار کردم، شما هم با فامیل من بخوبی رفتار کنید. و به من اطمینان بدهید که قصد کشتن پدر، مادر، برادران، خواهران مرا و خانوادهٔ شانرا نخواهید داشت.» ^{۱۴} آن‌ها به راحاب گفتند: «اگر به آنچه می‌گوئیم عمل نکنیم، خدا ما را بکشد. و اگر تو از نقشهٔ ما چیزی به کسی نگوئی، البته وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد با شما با مهربانی و وفاداری رفتار می‌کنیم.»

^{۱۵} بعد راحاب آن‌ها را با ریسمان از راه کلکین پائین کرد، چونکه خانهٔ او در دیوار شهر آباد شده بود. ^{۱۶} و به آن‌ها گفت: «بسر کوه بروید و برای سه روز خود را در آنجا پنهان کنید تا آنهایی که در تعقیب شما هستند برگردند و آنگاه پی کار خود بروید.» ^{۱۷} آن‌ها به راحاب گفتند: «ما به این وعده‌ایکه از ما خواستی وفا می‌کنیم. ^{۱۸} وقتیکه این سرزمین را به دست آوردیم این طناب سرخ را به کلکینی که ما را از آن پائین کردی ببند. و تو باید پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانوادهٔ پدرت را در خانه‌ات جمع کنی. ^{۱۹} و هر کسیکه از خانه‌ات بیرون شود و به کوچه برود خونسش به گردن خودش می‌باشد و گناه ما نخواهد بود. و اگر به کسیکه در خانهٔ تو باشد و صدمه‌ای برسد، البته ما مسئول خواهیم بود. ^{۲۰} و اگر تو از نقشهٔ ما به کسی اطلاع بدهی، آنوقت ما مجبور نخواهیم بود

که به وعده خود که به تو می‌دهیم، عمل کنیم.»^{۲۱} راحاب موافقه نمود و آن‌ها را روانه کرد. وقتی آن‌ها رفتند، او طناب سرخ را به کلکین بست.

^{۲۲} آن‌ها بسر کوه رفتند و مدت سه روز در آنجا پنهان شدند. تا وقتی که فرستادگان شاه برگشتند. آن‌ها سراسر کشور را جستجو کردند، ولی جاسوسان را نیافتند.^{۲۳} آنگاه جاسوسان از کوه پائین شدند، از دریا عبور کرده پیش یوشع پسر نون برگشتند. و همه وقایع سفر خود را به او گزارش دادند^{۲۴} و گفتند: «حالا به ما ثابت شد که خداوند همه آن سرزمین را به ما داده است. علاوه‌تاً تمام مردم آنجا بی‌نهایت از ما می‌ترسند.»

قوم اسرائیل از دریای اردن عبور می‌کنند

^۳ صبح وقت روز دیگر، یوشع و همه مردم اسرائیل از شطیم حرکت کرده به کنار دریای اردن رفتند. و پیش از آنکه از دریا عبور کنند، در آنجا خیمه زدند.^{۲-۳} بعد از سه روز سرکردگان شان در سر تا سر اردوگاه رفتند و به مردم گفتند: «وقتی کاهنان را دیدید که صندوق پیمان خداوند را می‌برند، از اردوگاه تان خارج شوید و به دنبال آن‌ها بروید.^۴ چون شما راه را بلد نیستید، آن‌ها شما را راهنمایی می‌کنند. اما بیاد تان باشد که هرگز به صندوق پیمان خداوند نزدیک نشوید و کم از کم یک کیلومتر از آن فاصله داشته باشید.»^۵ یوشع به مردم گفت: «خود را پاک کنید، زیرا خداوند فردا معجزات بزرگی نشان می‌دهد.»^۶ بعد به کاهنان هدایت داد که صندوق پیمان خداوند را گرفته پیشاپیش مردم بروند. و آن‌ها هم طبق هدایت یوشع عمل کردند.

^۷ خداوند به یوشع فرمود: «امروز ترا پیش قوم اسرائیل سرفراز می‌سازم تا آن‌ها بدانند که چنانچه همراه موسی بوده‌ام با تو هم می‌باشم.»^۸ به کاهنان حامل صندوق پیمان بگو که وقتی به ساحل دریای اردن رسیدند، در همانجا بایستند.»^۹ یوشع خطاب به مردم کرده گفت: «بیائید و بشنوید که خداوند، خدای تان چه فرموده است.^{۱۰} به این وسیله به یقین می‌دانید که خدای زنده در بین شما است و بدون شک کنعانیان، حِتیان، حویان،

فرزبان، جرجاشیان، اموریان و یبوسیان را از سر راه تان دور می‌کند.^{۱۱} شما باید بدانید که صندوق پیمان خداوند، خدائیکه مالک همه روی زمین است، شما را در عبور از دریای اردن راهنمائی می‌کند.^{۱۲} پس دوازده نفر را به نمایندگی از دوازده قبیله اسرائیل برای وظیفه خاصی انتخاب کنید.^{۱۳} و به مجردیکه پای کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند که صاحب تمام روی زمین است، به آب دریای اردن تماس کند، آب از جریان باز می‌ماند و مثل بند جابجا می‌ایستد و دیواری را تشکیل می‌دهد.»^{۱۴-۱۵} در آن وقت سال چون موسم درو بود، آب دریا سیل آسا بود. مردم از اردوگاه حرکت کردند و کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش آن‌ها براه افتادند.^{۱۶} و به مجردیکه کاهنان پای بر آب گذاشتند، آبی که از طرف بالا جریان داشت، از حرکت باز ماند و در مسافه دوری تا شهر آدم، در نزدیکی زرتان جمع شد و آب پائینتر از آن نقطه به بحیره شور سرازیر شد تا اینکه بستر دریا نمایان گردید. آنگاه تمام مردم از دریا عبور کرده به نزدیک اریحا آمدند.^{۱۷} و کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند در همان حصه خشک دریا آنقدر منتظر ماندند تا همه مردم از دریا عبور کردند.

دوازده سنگ در جلجال قرار داده شدند

۴ ^۱ وقتیکه همه مردم به سلامتی از دریا عبور کردند، خداوند به یوشع فرمود: ^{۲-۳} «به آن دوازده نفریکه برای وظیفه خاص انتخاب شده بودند، بگو که هرکدام یک سنگ را از همان جای خشک دریا که کاهنان ایستاده‌اند بگیرند و به جائیکه امشب خیمه می‌زنید، بگذارند.» ^۴ پس یوشع آن دوازده نفر نماینده قبایل اسرائیل را فراخوانده ^۵ به آن‌ها گفت: «در دریای اردن، جائیکه صندوق پیمان خداوند، خدای تان است، بروید و هرکدام تان یک سنگ را به نمایندگی از یک قبیله اسرائیل بر شانه خود ببرید. ^۶ آن دوازده سنگ، کارهای بزرگ خداوند را بیاد می‌آورند که برای آن‌ها انجام داده است. و در آینده چون اولاده تان بپرسند که این منار یادگار برای چیست. ^۷ شما به آن‌ها بگوئید که وقتی صندوق پیمان خداوند از دریای اردن عبور می‌کرد جریان آب قطع شد. بنابراین،

این سنگها خاطره همیشهگی این واقعه مهم خواهد بود.»

^۸ آن‌ها امر یوشع را بجا آوردند. و طبق فرمان خداوند به یوشع، آن‌ها دوازده سنگ را به نمایندگی از دوازده قبیله اسرائیل از دریای اُردن برده در جائیکه خیمه‌گاه شان بود، قرار دادند. ^۹ یوشع هم دوازده سنگ را گرفته آن‌ها را در بین دریای اُردن، جائیکه کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند ایستاده بودند، گذاشت. (آن سنگها تا به حال در همانجا قرار دارند). ^{۱۰} کاهنان در جای خود باقی ماندند تا همه اوامر خداوند که ذریعه موسی به یوشع داده شده بود، مویمو اجراء شدند. در عین حال، مردم با عجله از بستر دریا عبور کردند. ^{۱۱} بعد از آنکه همگی به آن طرف دریا رسیدند، کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش مردم براه افتادند. ^{۱۲} مردان قبیله رؤبین، جاد و نیم قبیله منسی قرار هدایت موسی پیشتر از مردم دیگر حرکت کردند. ^{۱۳} و در حدود چهل هزار نفر، همگی مسلح و آماده برای جنگ از صحرای اریحا گذشتند. ^{۱۴} کارهای بزرگ خداوند در آن روز، یوشع را در نظر مردم صاحب عزت و قابل احترام ساخت. و او را مثل موسی در سراسر عمرش با نگاه قدر و بزرگواری می‌دیدند.

^{۱۵-۱۶} خداوند به یوشع فرمود: «به کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند بگو که از دریای اُردن خارج شوند.» ^{۱۷} پس یوشع امر کرد و آن‌ها از دریا بیرون آمدند. ^{۱۸} و همینکه کاهنان از دریای اُردن خارج شدند و پای به خشکه گذاشتند، آب دریا دوباره به جریان آمد و دریا مثل سابق لبالب پُر شد.

^{۱۹} روزیکه مردم اسرائیل از دریای اُردن عبور کردند، روز دهم ماه اول سال (مطابق دهم حمل) بود و آن‌ها در جلجال، در سرحد شرقی اریحا خیمه زدند. ^{۲۰} یوشع در آنجا دوازده سنگی را که از دریای اُردن آورده بودند، بصورت مناری بالای هم قرار داد. ^{۲۱} آنگاه خطاب به مردم کرده گفت: «در آینده وقتی فرزندان تان بپرسند که این سنگها را برای چه در اینجا قرار داده‌اند، ^{۲۲} شما برای شان بگوئید که این سنگها به یادبود روزی در اینجا مانده شدند که مردم اسرائیل از بستر خشک دریای اُردن گذشتند. ^{۲۳} بگوئید که

خداوند، خدای ما آب دریای اُردن را خشک کرد و تا زمانی آنرا خشک نگاهداشت که همگی از دریا عبور کردند. درست مثل همان معجزه‌ایکه چهل سال پیش بوقوع پیوست، یعنی وقتیکه خداوند آب بحیرهٔ احمر را خشک کرد.^{۲۴} و تا مردم روی زمین همه بدانند که قدرت خداوند چقدر عظیم است و شما هم از خداوند، خدای خود همیشه بترسید و به او احترام کنید.»

فرمان ختنه در جِلجال

۵ ^۱ پادشاهان اُموریان در غرب اُردن و همه پادشاهان کنعانیان در سواحل بحر مدیترانه، شنیدند که خداوند آب دریای اُردن را خشک ساخت و مردم اسرائیل همگی از آن عبور کردند. بنابراین، آن‌ها از مردم اسرائیل بسیار ترسیدند و دل و جرأت خود را از دست دادند.

^۲ بعد خداوند به یوشع فرمود: «از سنگ چقماق چاقو بساز و مردان بنی اسرائیل را بار دیگر ختنه کن.» ^۳ پس یوشع چاقوهای چقماقی ساخت و مردان اسرائیل را بر تپهٔ غُلفه (یعنی تپهٔ ختنه) ختنه کرد. ^{۴-۵} دلیل ختنه کردن بار دوم این بود که هرچند همه مردان جنگی اسرائیل وقتی مصر را ترک کردند ختنه شده بودند، اما در طی اقامت خود در بیابان، مردند و اطفال ذکوریکه از آن پس بدنیا آمدند هیچکدام ختنه نشده بود. ^۶ قوم اسرائیل برای مدت چهل سال سرگردان بودند. و در آن مدت همه مردان جنگی که مصر را ترک کردند، درگذشتند. چون آن‌ها از خداوند اطاعت نکردند، بنابراین، خداوند قسم خورد که نگذارد پای هیچیک از آن‌ها در آن سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و به مردم اسرائیل وعده فرموده بود، برسد. ^۷ پس یوشع، پسران آن مردان را ختنه کرد که هرگز ختنه نشده بودند.

^۸ وقتی مراسم ختنه پایان رسید، تمام قوم در خیمه‌های خود ماندند تا زخم شان التیام یابد. ^۹ خداوند به یوشع فرمود: «امروز من آن لکه و شرمی را که بخاطر غلامی در مصر

از آن رنج می‌بردید از شما دور کردم.» بنابراین، آن جا را که در آن مراسم ختنه صورت گرفت جَلِجال (یعنی دور کردن) نامید که تا به امروز به همین نام یاد می‌شود.

^{۱۰} بنی‌اسرائیل در دوران اقامت خود در جَلِجال مراسم عید فِصَح را در شام چهاردهم ماه تجلیل کردند. ^{۱۱} و روز دیگر برای اولین بار از محصولات کنعان، نان فطیر و حبوبات آن سرزمین خوردند. ^{۱۲} دیگر مَنّا نبارید. بلکه در آن سال از محصولات زمین کنعان استفاده کردند.

یوشع و مرد شمشیر به دست

^{۱۳} یوشع در نزدیکی های شهر اریحا بود که ناگهان مردی که یک شمشیر برهنه در دست داشت، پیدا شد. یوشع پیش او رفت و پرسید: «تو دوست ما هستی یا دشمن ما؟» ^{۱۴} آن شخص جواب داد: «نی، بلکه من سپهسالار سپاه خداوند هستم.» یوشع به سجده افتاد و گفت: «آقا، به بنده تان چه امر می‌کنید؟» ^{۱۵} سپهسالار به او گفت: «کفشهایت را از پایت بکش، زیرا تو در یک جای مقدس ایستاده‌ای.» و یوشع اطاعت کرد.

اریحا اشغال و ویران می‌شود

^{۱۶} مردم اریحا دروازه‌های شهر را از ترس مردم اسرائیل بسته کرده بودند که نه کسی داخل شده می‌توانست و نه خارج. ^۲ خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و لشکر نیرومند آن به دست تو می‌دهم. ^۳ تو با همه سپاه باید هر روزه برای شش روز بدور شهر بگردی. ^۴ و هفت کاهن هر کدام با یک شیپور که از شاخ قوچ ساخته شده باشد، پیشروی صندوق پیمان حرکت کنند. در روز هفتم شهر را هفت مرتبه دور بزنی و کاهنان هم شیپور خود را بنوازند. ^۵ و همینکه آواز بلند و طولانی شیپور کاهنان را شنیدید، همه مردم دیگر هم صدای خود را بسیار بلند کنند. آنوقت دیوارهای شهر اریحا فرومی‌ریزند و همه سپاه باید از هر سو به داخل شهر هجوم ببرند.» ^۶ پس یوشع پسر نون،

کاهنان را نزد خود فراخوانده به آن‌ها گفت: «صندوق پیمان را بگیرید و هفت نفرتان هرکدام با یک شیپور پیشاپیش صندوق پیمان حرکت کنند.»^۷ و به مردم گفت: «شما بروید و به دور شهر بگردید و مردان مسلح هم پیشتر از صندوق پیمان خداوند و کاهنان بروند.»

^۸ قرار امر یوشع مردم براه افتادند و هفت کاهن شیپور شاخ قوچ را که با خود داشتند پیشاپیش صندوق پیمان خداوند به صدا درآوردند.^۹ مردان مسلح پیشاپیش کاهنان حرکت کردند و بقیه لشکر هم پشت سر همه رفتند.^{۱۰} یوشع به مردم گفت: «تا وقتیکه من به شما نگویم هیچ کسی نباید صدائی برآورد و یا آوازی از او شنیده شود.»^{۱۱} در آن روز صندوق پیمان خداوند را یکبار به دورادور شهر بردند و بعد برگشتند و شب را در خیمه‌گاه خود بسر بردند.

^{۱۲-۱۴} صبح وقت روز دیگر باز یوشع برخاست و کاهنان صندوق پیمان خداوند را گرفته در حالیکه شیپور خود را می‌نواختند با سپاه اسرائیل برای دفعه دوم شهر را دور زدند. و به این ترتیب، برای شش روز همین کار را کردند.

^{۱۵} ولی در روز هفتم هنگام طلوع صبح، برخاسته و هفت بار شهر را دور زدند.^{۱۶} در دفعه هفتم وقتیکه کاهنان شیپور خود را به صدا درآوردند، یوشع به مردم گفت: «فریاد کنید! زیرا خداوند این شهر را به ما داده است.^{۱۷} اما شهر و همه چیزهائی را که در آن است، حرام می‌باشند، پس آنرا از بین ببرید. اما به راحاب فاحشه و خانواده او که به جاسوسان ما پناه داد، آسیب نرسانید.^{۱۸} شما باید هیچ چیزی را به غنیمت نگیرید و همه چیز باید از بین برده شود. در غیر آن بلای مدهشی بر سر همه مردم اسرائیل خواهد آمد.^{۱۹} ولی تمام اشیای طلا و نقره، ظروف مسی و آهنی وقف خداوند می‌باشد و باید به خزانه او آورد شود.»^{۲۰} آنگاه همه فریاد برآوردند و شیپورها را نواختند. و به مجردیکه صدای فریادشان بلند شد دیوارها فرو ریختند. آنگاه سپاه اسرائیل از هر سو به داخل شهر هجوم بردند و آنرا فتح کردند.^{۲۱} بعد همه چیز - زن و مرد، پیر و جوان، گاو،

گوسفند و الاغ - را با دم شمشیر از بین بردند.

^{۲۲} بعد یوشع به آن دو مردیکه برای جاسوسی به آن سرزمین آمده بودند گفت: «به خانه آن زن فاحشه بروید و به وعده‌ایکه داده‌اید، وفا کنید. و او را با تمام وابستگانش نجات بدهید.» ^{۲۳} پس آن دو جوان جاسوس رفتند و او را یافتند و با پدر، مادر، برادران و همه خویشاوندانش از خانه‌اش به جائیکه در بیرون اردوگاه برای شان ترتیب داده بودند، آوردند. ^{۲۴} آنگاه شهر را با همه چیزی که در آن بود، آتش زدند، بغیر از طلا و نقره و ظروف و آلات مسی و آهنی را که در خزانه خداوند نگهداشتند. ^{۲۵} به این ترتیب، یوشع راحاب فاحشه را با خویشاوندان او که در خانه‌اش بودند نجات داد، زیرا او آن دو جاسوسی را که به اریحا آمده بودند، پناه داده بود. (و اولاده او تا به امروز در اسرائیل زندگی می‌کنند.)

^{۲۶} سپس یوشع مردم را قسم داده گفت: «بر هر کسیکه بخواهد شهر اریحا را دوباره آباد کند لعنت خدا باد. کسیکه بخواهد تهداب آن را بگذارد، به قیمت جان پسر اولباری‌اش تمام می‌شود. هر شخصیکه بکوشد دروازه‌های آن را بسازد، خوردترین پسر خود را از دست می‌دهد.»

^{۲۷} و خداوند با یوشع بود و نام او در سراسر آن سرزمین شهرت یافت.

جزای گناه عخان

^۱ ^۷ خداوند مردم اسرائیل را منع کرده بود که نباید از آن چیز هائیکه باید از بین برده شوند، برای خود بگیرند. اما فرمان خداوند اطاعت نشد، زیرا عخان پسر گرمی نواسه زبدي کواسه زرح که از قبیله یهودا بود، امر خدا را بجا نیاورد. بنابراین، غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته گردید.

^۲ یوشع چند نفر را از اریحا به شهر عای که در شرق بیت‌ئیل و در نزدیکی بیت‌آون بود،

فرستاد تا معلوماتی درباره آن جا به دست آورند. آن‌ها بعد از آنکه مأموریت خود را به انجام رساندند،^۳ نتیجه بازرسی خود را به یوشع چنین گزارش دادند: «حاجت نیست که همگی برای حمله به شهر عای بروند. چون عای یک شهر بسیار کوچک است، فقط دو یا سه هزار نفر کافی است که آن شهر را فتح کنند، نه اینکه همه لشکر را بفرستیم.»^۴ بنابراین، در حدود سه هزار عسکر اسرائیلی رفتند و حمله را شروع کردند. اما اسرائیلی‌ها شکست خورده فرار کردند.^۵ عساکر عای آن‌ها را از دروازه شهر تا شباریم (یعنی معدن سنگ) تعقیب کرده تقریباً سی و شش نفرشان را در سرازیری کوه کشتند. مردم اسرائیل به خاطر این واقعه جرأت خود را از دست داده و به وحشت افتادند.

^۶ یوشع و سرکردگان اسرائیل یخن خود را پاره کرده تا شام در برابر صندوق پیمان خداوند روی بخاک افتادند و خاک بر سر خود باد کردند^۷ و گفتند: «ای خداوند متعال، چرا ما را از اردن عبور دادی و به اینجا آوردی تا به دست اموریان کشته شویم؟ کاش از آنطرف اردن نمی‌آمدیم.^۸ خداوندا، حالا چه چاره کنیم؟ مردم اسرائیل همه فرار کرده‌اند.^۹ و اگر کنعانیان و دیگر کشورهای اطراف ما از این ماجرا باخبر شوند، ما را محاصره کرده همه را نیست و نابود می‌کنند. آنوقت چه کاری کرده می‌توانیم؟ و می‌ترسیم که به نام مقدست بی‌احترامی شود.»

^{۱۰} خداوند به یوشع فرمود: «برخیز، چرا روی بخاک افتاده‌ای؟^{۱۱} مردم اسرائیل همه گناهکاراند. به پیمانی که من با آن‌ها بسته بودم، وفا نکردند. چیزهای ممنوع را که باید از بین می‌بردند، برای خود گرفتند. دزدی کردند، دروغ گفتند و به دارائی خود افزودند.^{۱۲} و از همین خاطر است که مردم اسرائیل در برابر دشمن مقاومت کرده نمی‌توانند و از آن‌ها فرار می‌کنند. و در نتیجه، خودشان باعث نابودی خود شده‌اند. و اگر آن چیزهای ممنوع را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود.^{۱۳} پس برخیز و به مردم بگو که خود را پاک کنند و برای فردا آماده شوند و برای شان بگو که خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «شما مردم اسرائیل چیزهای ممنوع را که باید از بین برده می‌شدند برای خود نگهداشته‌اید و تا از آن چیزها صرف نظر نکنید، نمی‌توانید در برابر دشمن

مقاومت نمائید.^{۱۴} فردا صبح همه قبایل حاضر شوند و قبیلهٔ مسؤل را که خداوند مشخص می‌کند با تمام خانواده‌های خود پیش بیایند. بعد خانوادهٔ گناهکار را جدا کنید و هر عضو آن یک‌یکه پیش بیاید.^{۱۵} و آن کسیکه مال ممنوعه را برای خود گرفته است، با همه دارائی‌اش در آتش سوختانده شود، زیرا که آن شخص پیمان خداوند را شکسته و سبب شده است که اینهمه بدبختی‌ها بر سر اسرائیل بیایند.»

^{۱۶} پس یوشع صبح وقت فردای آن روز برخاسته بنی اسرائیل را قبیله‌قبیله جمع کرد و قبیلهٔ یهودا مسؤل شناخته شد.^{۱۷} بعد هر خانوادهٔ یهودا پیش آمد و قرعه بنام خانوادهٔ زرح اصابت کرد. آنگاه هر فامیل پیش آمد و فامیل زبدي را جدا کردند.^{۱۸} وقتیکه هر مرد فامیل زبدي پیش آمد، عخان پسر گرمی نواسهٔ زبدي کواسهٔ زرح از قبیلهٔ یهودا گناهکار شناخته شد.^{۱۹} آنگاه یوشع به عخان گفت: «فرزندم، خداوند، خدای اسرائیل را تجلیل و تمجید کن و راست بگو که چه کرده‌ای؟»^{۲۰} عخان جواب داد: «من در برابر خداوند، خدای اسرائیل واقعاً گناه کرده‌ام و کار بدی که از من سر زده است این است:^{۲۱} از بین اموال غنیمت یک چپن شنعاری، دو صد مثقال نقره و یک میلهٔ طلا به وزن پنجاه مثقال مرا وسوسه کرد و از روی حرص آن‌ها را برای خود گرفتم و در خیمهٔ خود در زیر خاک پنهان کرده‌ام. و نقره زیر همه قرار دارد.»

^{۲۲} یوشع چند نفر را فرستاد و آن‌ها به طرف خیمه دویدند و دیدند که واقعاً همه چیزها را در خیمه در حالیکه نقره در زیر همه قرار داشت، پنهان کرده بود.^{۲۳} آن‌ها را از خیمه پیش یوشع و مردم اسرائیل آوردند و بحضور خداوند قرار دادند.^{۲۴} پس یوشع همراه همه مردم اسرائیل، عخان پسر زرح را با نقره، چپن، میلهٔ طلا، پسران، دختران، گاوها، خرها، گوسفندان، خیمه و همه دارائی‌اش گرفته در وادی عخور آوردند.^{۲۵} یوشع به عخان گفت: «چرا اینهمه مصیبت را بر سر ما آوردی؟ حالا خداوند، خودت را به مصیبت گرفتار می‌کند!» آنگاه همگی عخان را همراه با فامیلش سنگسار کردند و بعد همه را در آتش سوختاندند.^{۲۶} و تودهٔ بزرگی از سنگ را بر آن‌ها انباشتند که تا به امروز باقی است. به این ترتیب، خشم خداوند فرونشست. و بنابراین، آنجا را وادی مصیبت

عای اشغال و ویران می شود

۸ خداوند به یوشع فرمود: «همه جنگجویان خود را گرفته بدون ترس و تشویش به عای برو. من پادشاه عای را با مردم، شهر و کشور او به دست تو داده‌ام.^۲ همان معامله را که با اریحا و پادشاه آن کردی با عای و پادشاهش هم بکن، اما این بار به تو اجازه می‌دهم که همه اموال و مواشی آن‌ها را که به غنیمت می‌گیری برای خود نگهداری. حمله را بصورت ناگهانی و از عقب شهر شروع کن.»

۳ پس یوشع سپاه خود را آماده حرکت بطرف عای نمود. از آن جمله سی هزار عسکر دلیر را انتخاب کرد و هنگام شب آن‌ها را به آنجا فرستاد و گفت: ^۴ «شما برای شهر در کمین باشید، اما بسیار دور نروید و برای یک حمله ناگهانی بحال آماده باش قرار گیرید.^۵ من با یک سپاه دیگر به شهر حمله می‌کنم. وقتیکه عساکر عای، مثل دفعه گذشته برای مقابله آمدند، ما از آن‌ها فرار می‌کنیم.^۶ و آن‌ها به تعقیب ما می‌آیند. و چون از شهر به فاصله زیادی دور شدند، فکر می‌کنند که ما مثل گذشته از آن‌ها فرار می‌کنیم.^۷ آنوقت شما از کمینگاه خود بیرون آمده شهر را تصرف کنید، زیرا خداوند، خدای تان آنرا به دست شما می‌دهد.^۸ وقتیکه شهر را تصرف کردید، قرار امر خداوند آنرا آتش بزنید. این بود هدایت من به شما.»^۹ پس آن‌ها هنگام شب بسوی کمینگاه خود حرکت کردند. و در یک جایی که بین غرب عای و بیت‌ئیل بود پنهان شدند. و یوشع شب را در اردوگاه خود بسر برد.

۱۰ صبح روز دیگر، یوشع برخاست و سپاه خود را آماده کرد و با سرکردگان قوم رهسپار عای شد.^{۱۱} و در نزدیک وادی که بین عای و آن‌ها واقع و در شمال شهر بود، اردو زد.^{۱۲-۱۳} یوشع در آن شب یک سپاه پنجهزار نفری دیگر را فرستاد تا در غرب شهر، بین عای و بیت‌ئیل برای کمک با قشون اصلی کمین بگیرد. و خودش شب را در وادی بسر

۱۴ وقتی پادشاه عای سپاه یوشع را دید، فوراً دست به کار شد و لشکر خود را برای حمله به اسرائیل به وادی اُردن فرستاد. و غافل از اینکه یک دسته دیگر اسرائیل در عقب شهر کمین گرفته‌اند. ۱۵ یوشع و مردان جنگی او چنان وانمود کردند که از دست آن‌ها شکست خورده بطرف بیابان فرار می‌کنند. ۱۶ به همه عساکری که در شهر بودند امر داده شد که به تعقیب اسرائیل بروند. به این ترتیب، آن‌ها از شهر دور شدند و شهر بی دفاع ماند. ۱۷ حتی یکنفر هم در عای یا بیت‌ئیل باقی نماند و دروازه‌های شهر را باز گذاشتند و به تعقیب اسرائیل رفتند.

۱۸ آنگاه خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ات را به طرف عای دراز کن، زیرا من آنرا به دست تو می‌دهم.» یوشع همچنان کرد. ۱۹ به مجردیکه دست یوشع بلند شد، سپاه اسرائیل که در کمینگاه بودند، فوراً به شهر حمله برده آنرا فتح کردند و آتش زدند. ۲۰ و چون مردان عای به پشت سر خود نگاه کردند، دیدند که دود از شهر بطرف آسمان بالا می‌رود. و راه فرار از هر سو بروی شان بسته شده بود، زیرا مردانیکه به بیابان فرار کرده بودند، برگشتند و بر آنهایی که تعقیب شان می‌کردند، حمله نمودند. ۲۱ وقتیکه یوشع و همراهانش دود را دیدند و فهمیدند که مردانیکه در کمین بودند، شهر را فتح کرده‌اند برگشتند و همه مردان عای را بقتل رساندند. ۲۲ سپاه اسرائیل که در شهر بودند، بیرون آمدند و از پشت سر به کشتار دشمن شروع کردند. و در نتیجه، نه کسی زنده ماند و نه کسی فرار کرده توانست. ۲۳ اما پادشاه عای را زنده دستگیر کرده نزد یوشع آوردند.

۲۴ بعد از آنکه سپاه اسرائیل همه کسانی را که در خارج شهر بودند، کشتند، بداخل شهر رفتند و آنهایی را که زنده مانده بودند با دم شمشیر هلاک کردند. ۲۵ در همان روز تمام نفوس عای که در حدود دوازده هزار زن و مرد بودند، کشته شدند. ۲۶ زیرا یوشع نیزه خود را که بطرف عای نشان گرفته بود، به همان حالت نگاه داشت تا زمانی که همه ساکنین آنجا نابود شدند. ۲۷ و طبق امر خداوند به یوشع، اسرائیل تنها رمه و اموال غنیمت را برای خود گرفتند. ۲۸ یوشع عای را به آتش زد و به خاکستر تبدیلش کرد. و تا امروز به همان حال باقی است. ۲۹ پادشاه عای را به دار زدند و جسد او تا شام آویزان

ماند. هنگام غروب آفتاب، یوشع امر کرد که جسد او را از دار پائین کنند و پیش دروازهٔ دخول شهر بیندازند. و بروی آن یک تودهٔ بزرگ سنگ را انباشتند که هنوز هم دیده می‌شود.

تجدید پیمان

^{۳۰} بعد یوشع قربانگاهی برای خداوند، خدای اسرائیل بر کوه عیبال ساخت. ^{۳۱} چنانکه موسی، بندهٔ خداوند در کتاب تورات به مردم اسرائیل هدایت داده بود: «قربانگاهی از سنگهای ناتراشیده که افزار کارگران به آنها نخورده باشند، بناء کنید.» و مردم در آنجا قربانیهای سوختنی و سلامتی برای خداوند تقدیم کردند. ^{۳۲} و یوشع در همانجا در حضور مردم اسرائیل یک نسخهٔ احکام ده‌گانه و شریعت موسی را بر لوحه‌های سنگی نوشت. ^{۳۳} تمام قوم اسرائیل به شمول موسفیدان، فرماندهان نظامی، قاضیان و همچنین بیگانگان مقیم آنجا به دو دسته تقسیم شده مقابل هم ایستادند. نیم شان در پائین کوه جَرزیم و نیم دیگر آنها در پائین کوه عیبال ایستادند. و بین آن دو دسته، کاهنان لاوی و صندوق پیمان خداوند قرار داشتند و منتظر دعای برکت بودند. این مراسم قرار هدایتی که موسی، بندهٔ خداوند سالها پیش داده بود، اجرا شد. ^{۳۴} بعد یوشع تمام قوانین نوشته شده در تورات را که شامل برکات و لعنت‌ها بود، برای شان خواند. ^{۳۵} تمام احکامی که موسی داده بود از سر تا به آخر برای مردم اسرائیل و زنان و اطفال شان و بیگانگانی که با آنها بودند، خوانده شد.

جِبَعونی ها حیلۀ جنگی به کار می‌برند

^{۱-۲} وقتی خبر پیروزی اسرائیل به گوش پادشاهان کشورهای اطراف رسید، فوراً یک قشون متحد تشکیل دادند تا در مقابل یوشع و سپاه او بجنگند. اینها پادشاهان کشورهای غرب دریای اُردن و سواحل بحر مدیترانه تا کوههای لبنان، یعنی حِتیان، اُمُوریان، کنعانیان، فِرزیان، حویان و یبوسیان بودند.

۳-۴ اما چون مردم جبِعون شنیدند که یوشع چه بلائی بر سر اریحا و عای آورد، آن‌ها به نوبه خود حيله‌ای سنجیدند و چند نفر را پیش یوشع فرستادند. ^۵ آن‌ها لباس کهنه و کفشهای پاره پوشیدند و الاغها را با مشکهای پینه‌ئی شراب و نانهای قاق و پوپنگ زده بار کردند. ^۶ و به اردوی یوشع در جلجال آمدند. به او و مردم اسرائیل گفتند: «ما از یک کشور دور آمده‌ایم تا یک پیمان صلح با شما ببندیم.» ^۷ مردم اسرائیل به حویان جواب دادند: «ما چه می‌دانیم. ممکن است شما در همین نزدیکی‌ها زندگی کنید. پس ما نمی‌توانیم با شما پیمان ببندیم.» ^۸ آن‌ها به یوشع گفتند: «ما خدمت شما را می‌کنیم.» یوشع از آن‌ها پرسید: «شما کیستید و از کجا آمده‌اید؟» ^۹ آن‌ها جواب دادند: «ما از یک سرزمین دوردست آمده‌ایم، زیرا ما در باره خداوند، خدای شما شنیده‌ایم که چه کارهای حیرت‌آوری در مصر انجام داد. ^{۱۰} و بر سر دو پادشاه اموری، سیحون پادشاه حبشون و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت زندگی می‌کردند، چه بلائی آورد.

^{۱۱} بنابراین، رهبران و باشندگان کشور ما گفتند که توشه سفر را گرفته به دیدن شما بیائیم و بگوئیم که ما در خدمت شما هستیم. پس بیائید با هم پیمان دوستی ببندیم. ^{۱۲} وقتیکه از خانه‌های خود حرکت کردیم، این نانها را که برای توشه راه خود گرفتیم گرم و تازه بودند و حالا همه خشک و قاق شده‌اند. ^{۱۳} این مشکهای شراب که اینک کهنه و پاره شده‌اند، آنوقت نو بودند. و کفشها و لباس ما هم در این سفر طولانی کهنه شده‌اند.»

^{۱۴} مردم اسرائیل بدون اینکه بخود زحمت بدهند و با خداوند مشوره کنند، از توشه راه آن‌ها خوردند. ^{۱۵} و یوشع با آن‌ها پیمان صلح بست و به آن‌ها اجازه داد که در آنجا زندگی کنند. و رهبران اسرائیل قسم خوردند که به پیمان خود وفادار بمانند.

^{۱۶} سه روز بعد حقیقت آشکار شد و معلوم گردید که آن‌ها همسایه شان می‌باشند.

^{۱۷} عساکر اسرائیل برای تحقیق رفتند و در روز سوم به آن شهرها که عبارت بودند از جبِعون، کفیره، بیروت و قریه یعاریم رسیدند. ^{۱۸} اما مردم اسرائیل صدمه‌ای به آن‌ها نرساندند، زیرا رهبران شان به نام خداوند، خدای اسرائیل قسم خورده بودند، بنابراین، آن‌ها بر رهبران خود قهر بودند که چرا با آن مردم پیمان صلح بستند. ^{۱۹} رهبران شان گفتند: «ما به نام خداوند، خدای اسرائیل قسم خورده‌ایم که به آن‌ها آسیب نرسانیم،

بنابراین، با آن‌ها کاری نداریم.^{۲۰} و اگر کاری برخلاف قسمی که خورده‌ایم بکنیم، آنگاه به قهر و غضب خدا گرفتار می‌شویم.»^{۲۱} رهبران شان اضافه کرده گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس آن‌ها خدمتگاران مردم اسرائیل شدند و قرار پیشنهاد رهبران آن‌ها خوب می‌شکستاندند و آب برای شان می‌آوردند.

^{۲۲} یوشع مردم جبعون را نزد خود خواسته پرسید: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که از یک کشور دور آمده‌اید، در حالیکه در همینجا زندگی می‌کردید؟»^{۲۳} پس حالا به لعنت خدا گرفتار شده‌اید! و از این ببعد در غلامی بسر می‌برید. خوب می‌شکنید و سقاء خانه خدا می‌باشید.»^{۲۴} آن‌ها جواب دادند: «چون ما به یقین می‌دانستیم که خداوند، خدای شما به بنده خود موسی امر فرموده بود که تمام این سرزمین را به تو بدهد و تو همه باشندگان آنرا از بین ببری. بنابراین، ما از جان خود ترسیدیم و این کار را کردیم.»^{۲۵} حالا سرنوشت ما به دست شما است. هر چه صلاح شما باشد در حق ما بکنید.»^{۲۶} پس یوشع آن‌ها را از دست مردم اسرائیل نجات داده نگذاشت که کشته شوند.^{۲۷} اما یوشع از همان روز آن‌ها را مأمور کرد که برای مردم خوب بشکنند و برای خانه خدا در هر جائیکه ساختمان آن را برای عبادت انتخاب کند، آب بیاورند.

آفتاب جابجا می‌ایستد

^{۱-۲} چون اَدُونِی صَدَق، پادشاه اورشلیم شنید که یوشع عای را تصرف کرد و آنرا با خاک یکسان ساخت و پادشاه آنرا بقتل رساند، مثلیکه اریحا و پادشاه آنرا از بین برد و با مردم جبعون پیمان صلح بست. و آن‌ها با مردم اسرائیل زندگی می‌کنند، بی‌اندازه ترسید. چون جبعون مثل همه پایتخت‌های دیگر، یک شهر مهم و بزرگتر از عای بود و همچنین مردان دلاور و جنگجو داشت،^۳ بنابراین، اَدُونِی صَدَق، پادشاه اورشلیم به هوام پادشاه حبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لاختیش و دبیر پادشاه عجلون پیامی به این مضمون فرستاد:^۴ «بیائید به من کمک کنید تا جبعون را از بین ببریم، زیرا آن‌ها با یوشع و بنی اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.»^۵ این پنج پادشاه اموری، یعنی پادشاهان اورشلیم،

حبرون، یرموت، لاخلیش و عجلون قوای خود را جمع کرده با همه سپاه خود در جبعون آمدند و جنگ شروع شد.

^۶ مردان جبعون در اردوگاه جلجال به یوشع خبر دادند و خواهش کرده گفتند: «ما را تنها نگذار! هرچه زودتر خود را به کمک ما برسان! ما را نجات بده! همه پادشاهان اموری که در کوهستانها زندگی می‌کنند، با سپاه خود برای حمله در اینجا جمع شده‌اند.»
^۷ آنگاه یوشع با قشون اسرائیل از جلجال بسوی جبعون حرکت کرد. ^۸ خداوند به یوشع فرمود: «از دشمن نترس. من پیروزی را نصیب تو کرده‌ام. هیچکدام آن‌ها نمی‌تواند در برابر تو مقاومت کند.» ^۹ پس یوشع و سپاه او تمام شب راه زدند تا به جبعون رسیدند و یک حمله ناگهانی را بر اموریان شروع کردند. ^{۱۰} خداوند اموریان را بوحشت انداخت و یک تعداد بیشمار آن‌ها در جبعون بقتل رسیدند و بقیه به دره کوه بیت‌حورون فرار کردند. و اسرائیل آن‌ها را تا عزیزه و مقیده تعقیب کرده کشته می‌رفتند. ^{۱۱} فراریان وقتی می‌خواستند از دره کوه حورون پائین شوند، خداوند باران سنگهای آسمانی را تا عزیزه بر سرشان آورد و همه را نابود کرد. و بسیاری از آن‌ها در اثر بارش سنگهای آسمانی هلاک شدند نه با شمشیر مردم اسرائیل.

^{۱۲} در همان روزیکه مردم اسرائیل اموریان را شکست داد، یوشع در اجتماع اسرائیل بدربار خداوند چنین دعا کرد: «آفتاب بالای جبعون جابجا بایستد و مهتاب بر وادی ایلون توقف کند.» ^{۱۳} بنابراین، تا زمانیکه اسرائیل دشمنان خود را نابود نساخت، آفتاب جابجا ایستاد و مهتاب از جای خود حرکت نکرد. در این باره در «کتاب یاشر» ذکر شده است که آفتاب در وسط آسمان جابجا ایستاد و تمام روز غروب نکرد. ^{۱۴} نه پیش از آن و نه بعد از آن، کسی چنان روزی را ندیده است که خداوند آفتاب و مهتاب را از حرکت باز دارد. و این فقط بخاطر دعای یک بشر بود که خداوند برای مردم اسرائیل جنگ کرد.

^{۱۵} بعد یوشع با همه سپاه خود به اردوگاه خود در جلجال برگشت.

پنج پادشاه مغلوب می شوند

^{۱۶} در حین جنگ آن پنج پادشاه فرار کردند و در مغارهٔ مقیده پنهان شدند. ^{۱۷} به یوشع خبر رسید که مخفیگاه آن پنج پادشاه را پیدا کرده‌اند و آن‌ها در مغارهٔ مقیده هستند. ^{۱۸} یوشع امر کرد که سنگهای بزرگی را به دهن مغاره بگذارند و چند نفر هم در آنجا پهره بدهند تا آن‌ها نتوانند از مغاره خارج شوند. ^{۱۹} به عساکر دیگر هدایت داد: «به تعقیب بقیهٔ دشمنان بروید و از پشت سر بر آن‌ها حمله کنید و نگذارید که داخل شهر خود شوند! خداوند، خدای تان آن‌ها را به دست شما داده است.» ^{۲۰} یوشع و سپاه او به کشتار آن‌ها ادامه دادند و هر پنج لشکر دشمن را از بین بردند، اما یک تعداد کمی جان سالم بدر برده داخل شهر حصاردار شدند. ^{۲۱} بعد قشون اسرائیل بدون جزئی‌ترین تلفات جانی به اردوگاه خود برگشتند. و از آن به بعد کسی جرأت آنرا نداشت که حرف بدی دربارهٔ اسرائیل بزند.

^{۲۲} بعد یوشع امر کرد که سنگ‌ها را از دهن مغاره بردارند و آن پنج پادشاه را به نزد او بیاورند. ^{۲۳-۲۴} و آن‌ها سنگها را از دهن مغاره برداشته پنج پادشاه اورشلیم، حبرون، یرموت، لاخلیش و عجلون را بیرون آوردند و پیش یوشع بردند. آنگاه یوشع همهٔ قوم اسرائیل را جمع کرد و به فرماندهان نظامی گفت: «بیائید و پاهای تان را برگردن این پادشاهان بگذارید.» ^{۲۵} و اضافه کرد: «نترسید. شجاع و با جرأت باشید، زیرا خداوند این کار را در حق دشمنان تان می‌کند.» ^{۲۶} سپس یوشع، پادشاهان را کشت و اجساد آن‌ها را در پنج درخت آویخت و آن‌ها تا شام در درخت آویزان ماندند. ^{۲۷} هنگام شام یوشع امر کرد که اجساد آن‌ها را پائین کنند و در همان مغاره‌ای که پنهان شده بودند، بیندازند. سنگهای بزرگی را در دهن مغاره قرار دادند که هنوز هم در آنجا دیده می‌شوند.

تسخیر سایر شهرهای اموری‌ها

^{۲۸} یوشع در همان روز به مقیده حمله کرده پادشاه آنرا کشت و همهٔ مردم آنجا را بقتل

رساند و هیچ کسی را زنده نگذاشت. و همان کاری را که در حق پادشاه اریحا کرده بود، در حق پادشاه مقیده هم کرد.

^{۲۹} بعد یوشع با سپاه خود از مقیده حرکت کرده به لِبْنَه حمله بُرد. ^{۳۰} خداوند اسرائیل را بر آن شهر و پادشاهش پیروز ساخت. هیچ کسی را زنده نگذاشت و بلائی را که بر سر پادشاه اریحا آورد بر سر این پادشاه هم آورد.

^{۳۱} یوشع و لشکر او از لِبْنَه به لاخیش رفته آنرا محاصره کرد. ^{۳۲} و خداوند در روز دوم بنی اسرائیل را در جنگ لاخیش فاتح ساخت و کاریکه در لِبْنَه کرد در لاخیش هم کرد. تمام مردم آنجا را کشت و هیچ کسی را زنده نگذاشت.

^{۳۳} آنگاه هورام، پادشاه جازر به کمک لاخیش آمد، اما یوشع او را با سپاهش مغلوب کرد و یکنفر را هم زنده نگذاشت.

^{۳۴-۳۵} سپس یوشع با سپاه خود از لاخیش به عجلون رفت و در روز اول آنرا محاصره و تصرف کرد و مثل لاخیش همه باشندگان آنرا با دم شمشیر کشت.

^{۳۶-۳۷} بعد از آن یوشع با قوای خود از عجلون به حبرون رفت. پس از یک حمله آنرا فتح کرد. سپس پادشاه، شهرها و همه مردم آنجا را از بین برد و چنانکه در عجلون کرد در آنجا هم هیچ کسی را زنده نگذاشت و همه کسانی را که در آنجا بودند بکلی نابود کرد.

^{۳۸-۳۹} بعد یوشع به دبیر حمله کرد و آنرا هم مثل حبرون به دست آورد. پادشاه و شهرهای آنرا از بین برد. همه باشندگان آنجا را کشت و هیچ کسی زنده نماند.

^{۴۰} یوشع قرار امر خداوند، خدای مردم اسرائیل تمام آن سرزمین را که شامل کوهستان، منطقه جنوبی، وادی و دامنه‌های کوه بود، تصرف کرد. پادشاهان و مردم شان را از بین برد. همه را بکلی نابود کرد و هیچ زنده جانی را زنده نگذاشت. ^{۴۱} مبارزه یوشع از

قادرش برنیع شروع شد و تا غزه و تمام سرزمین جوشن و جبعون رسید.^{۴۲} همه پادشاهان و کشورهای شان را در یک زمان فتح کرد، زیرا خداوند، خدای اسرائیل برای شان جنگ می‌کرد.^{۴۳} بعد یوشع و سپاه او به اردوگاه خود در جلجال برگشتند.

پادشاهان متحد شمال کنعان مغلوب می‌شوند

۱۱ وقتی خبر فتوحات یوشع به گوش یابین، پادشاه حاصور رسید، یک پیام فوری به این پادشاهان فرستاد: یوباب پادشاه مادون، پادشاهان شمرون و آخشاف،^۲ پادشاهان کوهستان شمالی، پادشاهان عربیه در جنوب کنروت و هامون، پادشاهان نافوت در غرب،^۳ پادشاهان کنعان در سمت شرق و غرب، پادشاهان اموریان، پادشاهان حتیان، پادشاهان فرزیان، پادشاهان یبوسیان در کوهستان، پادشاهان حویان در دامنه کوه حرمون در سرزمین مصفه.^{۴-۵} آن‌ها همگی قوای خود را جمع کرده یک سپاه متحد تشکیل دادند که مثل ریگ دریا بیشمار بود و همراه با اسپان و عراده‌های جنگی در کنار چشمه‌های میروم اردو زده برای جنگ با اسرائیل آماده شدند.

۶ خداوند به یوشع فرمود: «نترس، زیرا فردا در همین وقت همه شان را گشته به دست مردم اسرائیل می‌دهم. رگ پای اسپان شان را قطع کنید و عراده‌های شان را آتش بزنید.»^۷ پس یوشع با سپاه خود به می‌روم رفت و با یک حمله ناگهانی آن‌ها را شکست داد.^۸ و خداوند آن‌ها را به دست مردم اسرائیل تسلیم کرد. و عساکر اسرائیل دشمنان را تا به صیدون بزرگ و مسرفوت‌مایم در شمال و وادی مصفه در شرق تعقیب کرده همه را کشتند و یکی آن‌ها را هم زنده نگذاشت.^۹ و یوشع همان طوری که خداوند امر فرموده بود با آن‌ها معامله کرد، رگ پای اسپان شان را قطع کرد و همه عراده‌جات شان را آتش زد.

۱۰ یوشع در راه بازگشت حاصور را تصرف کرد و پادشاه آنرا کشت، زیرا حاصور در آن زمان نیرومندترین سلطنت‌ها بود.^{۱۱} همه باشندگان آنجا را با شمشیر کشت. هیچ زنده‌جانی را زنده نگذاشت و خود حاصور را به آتش کشید.^{۱۲} بعد به شهرهای دیگر هم

حمله کرد. همه را از بین برد و پادشاهان شان را به قتل رساند. همانطوریکه موسی، خدمتگار خداوند هدایت داده بود.^{۱۳} اما یوشع از تمام شهرهایی که بر تپه‌ها بنا شده بودند، تنها شهر حاصور را به آتش کشید.^{۱۴} تمام غنیمت و گله و رمه را که بنی اسرائیل به دست آوردند، برای خود نگهداشتند، اما همهٔ مردم را با دم شمشیر کشتند. و هیچ کسی و هیچ زنده‌جانی را زنده نگذاشتند.^{۱۵} و یوشع طبق امر خداوند به خدمتگار خود موسی و هدایت موسی رفتار کرد و همه اوامر خداوند را موبمو اجراء کرد.

خلاصه فتوحات یوشع

^{۱۶} به این ترتیب، یوشع تمام آن سرزمین را که عبارت بود از همه کوهستانها، منطقهٔ جنوبی، منطقهٔ جوشن، دشتهای، وادی اردن، کوهستان‌های اسرائیل و وادیهای آنها تصرف کرد.^{۱۷} و قلمرو اسرائیل از کوه حائق، در نزدیکی سعیر تا بعل جاد در وادی لبنان، در دامنهٔ کوه حرمون وسعت یافت. و یوشع پادشاهان شان را دستگیر کرد و به قتل رساند.^{۱۸} این جنگ‌ها سالهای زیادی را در بر گرفت.^{۱۹} تنها کسانی که با مردم اسرائیل صلح کردند، حویان، باشندگان جبعون بودند. ولی همه شهرهای دیگر را تصرف کردند و از بین بردند.^{۲۰} چون خواست خدا بود که دل‌های شان سخت باشند و با مردم اسرائیل جنگ کنند. و به این ترتیب، بر آنها رحم نشود و بکلی از بین بروند. چنانکه خداوند به موسی فرموده بود.

^{۲۱} در عین حال، یوشع، عناقیانی را که در منطقهٔ کوهستانی حبرون، دبیر، عناب و کوههای یهودا و اسرائیل زندگی می‌کردند، کشت و آنها را با شهرهای شان بکلی نابود کرد.^{۲۲} و از عناقیان یک نفر هم در سرزمین اسرائیل زنده نماند، اما بعضی از آنها در غزه، جت و آشدود باقی ماندند.^{۲۳} به این ترتیب، یوشع، قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، تمام آن سرزمین را به دست آورد و آنها بعنوان ملکیت به قوم اسرائیل داد و بعد آنها به تمام قبایل تقسیم کرد. بالاخره در آن کشور آرامی برقرار شد.

پادشاهانی را که موسی شکست داد

۱۲^۱ مردم اسرائیل دو پادشاهی را که در شرق دریای اُردن بودند، شکست داد. (این ساحه شامل وادی دریای ارنون تا کوه حرمون و همچنین شهرهای شرقی عربیه بود.)
۲ یکی از آن دو پادشاه، سیهون اموری بود که در حِشبون حکومت می‌کرد. ساحهٔ حکومت او شامل نیم سرزمین جلعاد، یعنی عروغیر (در کنار وادی ارنون)، و از وسط آن وادی تا دریای یبوق که سرحد عمونی ها بود.^۳ همچنین وادی دریای اُردن و جهیل جلیل در جنوب بیت‌یشموت (در شرق بحیرهٔ شور) و تا دامنهٔ کوه فسجه بود.^۴ و دیگر آن عوج، پادشاه باشان بود که اسرائیل او را شکست داد. او از بازماندگان رفائیان بود که در عشتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد.^۵ ساحهٔ سلطنت او از کوه حرمون، سلخه و تمام باشان تا سرحد جشوریان و معکیان، نصف جلعاد تا سرحد سیحون، پادشاه حِشبون وسعت داشت.^۶ موسی، خدمتگار خداوند و قوم اسرائیل آن‌ها را شکست داد؛ و موسی، خدمتگار خداوند ملک و دارائی آن‌ها را به قبیلهٔ رؤبین و نیم قبیلهٔ منسی داد.

پادشاهانی را که یوشع شکست داد

۷ پادشاهان دیگری را که یوشع و قوم اسرائیل شکست دادند، در غرب دریای اُردن بودند. و سرزمین آن‌ها را از بعل‌جاد، در وادی لبنان تا کوه حالق در جنوب، و دامنهٔ کوه سعیر وسعت داشت و یوشع آنرا به دیگر قبایل مردم اسرائیل تقسیم کرد.^۸ این ساحه شامل کوهستان، دشت غربی، وادی دریای اُردن و دامنه‌های آن، بیابان و سمت جنوبی بود. و مردمانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند حِتیان، اُموریان، کنعانیان، فرزیان، حویان و یبوسیان بودند.^{۹-۲۴} پادشاهانی را که قوم اسرائیل شکست دادند اینها بودند: پادشاه اریحا، پادشاه عای (همسایهٔ بیت‌ئیل)، پادشاه اورشلیم، پادشاه حبرون، پادشاه یرموت، پادشاه لاختیش، پادشاه عجلون، پادشاه جازر، پادشاه دبیر، پادشاه جادر، پادشاه حرما، پادشاه عراد، پادشاه لَبْنَه، پادشاه عدولام، پادشاه مقیده، پادشاه بیت‌ئیل، پادشاه تفوح، پادشاه حافر، پادشاه عَفِیق، پادشاه لشارون، پادشاه مادون، پادشاه

حاصور، پادشاه شِمرون مرؤن، پادشاه اَکشاف، پادشاه تَعَنک، پادشاه مِجِدو، پادشاه قَادِش، پادشاه یُقِنِعَام در کَرَمَل، پادشاه دُر در نَافَت دُر، پادشاه اقوام در جلیل و پادشاه تِرزه. جمله سی و یک پادشاه.

مناطقى که هنوز تصرف نشده بود

۱۳^۱ وقتیکه یوشع پیر و سالخورده شد، خداوند به او فرمود: «تو حالا پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز هم جاهای زیادی برای تصرف باقی مانده‌اند.^۲ اینها عبارتند از: تمام سرزمین فلسطینی‌ها، تمام کشور جشوریان^۳ حویان (از شیحور که در شرق مصر است تا سرحد عَقْرُون در سمت شمال که حالا متعلق به کنعانیان است). پنج حکمران فلسطینی در این پنج شهر حکومت می‌کردند: غزه، اَشْدُود، اَشْقَلُون، جَت و عَقْرُون،^۴ در جنوب، تمام سرزمین کنعانیان، از میعاره در صیدون تا اَفِیق و سرحد اَمُورِیان،^۵ سرزمین جَبِلیان، تمام سرزمین لبنان در شرق، از بعل جاد در جنوب کوه حِرْمون تا مدخل حَمات،^{۶-۷} ساکنین کوهستان از لبنان تا مِسْرِفوت مایم و مردم سیدون، همه اینها را از سر راه قوم اسرائیل بیرون می‌رانم. و تو باید آنها را قرار هدایت من بین بقیهٔ نهٔ قبیلهٔ بنی‌اسرائیل و نیم قبیلهٔ مَنَسِی تقسیم کنی.»

ساحهٔ شرقی دریای اردن

^۸ نیم دیگر قبیلهٔ مَنَسِی و قبایل رُوبین و جاد قبلاً حق خود را گرفته‌اند که در شرق دریای اردن است و موسی، خدمتگار خداوند به آنها داد^۹ که ساحهٔ آن از عروعر، در کنار وادی اَرْنُون، و از شهر وسطی وادی، تمام بیابان میدبا تا دیبون وسعت داشت.^{۱۰} آن قسمت همچنین شامل تمام شهرهای سِیحُون، پادشاه اَمُورِیان که در حِشْبون حکومت می‌کرد تا به سرحد عَمون بود.^{۱۱} و جِلْعاد، سرزمین جشوریان و معکیان، سراسر کوه حِرْمون، تمام باشان تا سلخه هم مربوط این ساحه بود.^{۱۲} تمام کشور عوج، پادشاه باشان که در اَشْتاروت و اَدْرعی حکومت می‌کرد. (او تنها بازماندهٔ رفائیان بود.) و موسی آنها

را شکست داد و از کشورهای شان بیرون راند.^{۱۳} اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را نراندند، بلکه این دو قوم تا به امروز در بین مردم اسرائیل زندگی می‌کنند.

^{۱۴} موسی به قبیلهٔ لاوی حقی از زمین نداد. در عوض، آن‌ها حق داشتند که قرار امر خداوند سهم خود را از قربانی‌های سوختنی که برای خداوند تقدیم می‌شد بگیرند.

سرزمین قبیلهٔ رؤبین

^{۱۵} وقتیکه موسی به قبیلهٔ رؤبین حصهٔ زمین شان را داد،^{۱۶} ساحةٔ ملکیت آن‌ها از عروعر، در کنار وادی دریای آرُنون، شهر مرکزی وادی و سراسر بیابان پهلوی میدبا بود.^{۱۷} این ساحة شامل حِشبون و تمام شهرهای آن در بیابان، دیبون، باموت بعل، بیت بعل معون،^{۱۸} یهصه، قدیموت، میفاعت،^{۱۹} قریتایم، سبمه، سارت شحر واقع بالای کوه در بیابان،^{۲۰} بیت فعور، در دامنهٔ فسجه، بیت یشیموت،^{۲۱} سراسر شهرهای بیابان، تمام کشور سیحون پادشاه اموریان که در حِشبون حکومت می‌کرد و موسی او را با پادشاهان مدیان، یعنی اوی، راقم، صور و رابع که در آن سرزمین زندگی می‌کردند شکست داد.^{۲۲} بنی اسرائیل بلعام پسر بعور فالبین را با بقیهٔ آن‌ها با شمشیر کشت.^{۲۳} و دریای اردن سرحد غربی قبیلهٔ رؤبین بشمار می‌رفت. این شهرها و دهات آن سهم طایفه رؤبین بودند که به خاندانهای آنها داده شد.

سرزمین قبیلهٔ جاد

^{۲۴} موسی سهم زمین قبیلهٔ جاد را هم داد.^{۲۵} که عبارت بود از یعزیر، همه شهرهای جلعاد، نیم سرزمین عمونی‌ها تا عروعر که در شرق ربه واقع است،^{۲۶} و از حِشبون تا رامت مصفه و بطونیم، از محنایم تا سرحد دبیر.^{۲۷} در بین وادی دریای اردن شهرهای بیت هارام، بیت نمره، سکوت، صافون و بقیهٔ کشور سیحون، پادشاه حِشبون بودند. دریای اردن سرحد غربی آن بود که تا جهیل جلیل ادامه داشت.^{۲۸} این شهرها و دهات حصهٔ قبیلهٔ جاد بودند که به خانواده‌های آن داده شد.

سرزمین نیم قبیلهٔ مَنَسّی (شرق)

^{۲۹} موسی یک حصهٔ زمین را به نیم قبیلهٔ مَنَسّی داد. ^{۳۰} ساحهٔ ملکیت شان از محنایم، تمام باشان، سراسر کشور عوج، پادشاهان باشان و شصت شهریکه در باشان بودند وسعت داشت. ^{۳۱} نیم جلعاد، عشتاروت، ادرعی و شهرهای عوج در باشان به نیم اولادهٔ ماخیر پسر مَنَسّی داده شد.

^{۳۲} به این ترتیب، موسی زمینی را که در آن طرف دریای اُردن و در شرق اریحا بود تقسیم کرد. ^{۳۳} اما موسی به قبیلهٔ لاوی حصه‌ای از زمین نداد، بلکه خود خداوند، خدای بنی اسرائیل قرار وعده به آن‌ها تعلق داشت.

تقسیمات منطقهٔ غربی دریای اُردن

۱۴ ^۱ زمین هائی را که مردم اسرائیل در سرزمین کنعان به دست آوردند، اَلعازار کاهن، یوشع پسر نون و سرکردگان خانواده‌های قوم بین شان تقسیم کردند. ^۲ تقسیمات زمین به حکم قرعه و قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، بین نه و نیم قبیله صورت گرفت. ^۳ موسی قبلاً سهم دو و نیم قبیلهٔ بنی اسرائیل را در شرق دریای اُردن داده بود. اما به قبیلهٔ لاوی سهمی نداد. ^۴ چون اولادهٔ پسران یوسف، یعنی مَنَسّی و افرایم، دو قبیله را تشکیل می دادند، بنابراین، به لاویان سهمی داده نشد. بغیر از شهرهائی که در آن‌ها زندگی می کردند و چراگاه‌هائی برای رمه و گلهٔ شان. ^۵ توزیع زمین قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، اجراء شد.

منطقهٔ حبرون به کالیب داده شد

^۶ بعد نمایندگانی از قبیلهٔ یهودا پیش یوشع در جِلجال آمدند و کالیب پسر یَفنه قَنزی به او گفت: «بیاد داری که خداوند دربارهٔ من و تو در قَادشِ بَرْنیع به بندهٔ خود، موسی چه

گفت؟^۷ در آن وقت من چهل ساله بودم که موسی مرا برای جاسوسی از قادش برنیع به سرزمین کنعان فرستاد. و من قرار وظیفه خود همه حقایق را برای او گزارش دادم.^۸ اما برادرانی که همراه من رفتند، مردم را ترساندند. و چون من امر خداوند را از دل و جان بجا آوردم،^۹ موسی به من گفت: «آن قسمت کنعان را که تو در آن قدم گذاشتی به تو و اولادهات برای همیشه می‌بخشم، زیرا تو امر خداوند، خدای مرا از دل و جان بجا آوردی.»^{۱۰} پس حالا چون می‌بینی که خداوند مرا هنوز زنده نگهداشته است و چهل و پنج سال پیش بود که خداوند این حرف را زد و مردم اسرائیل در بیابان سفر می‌کردند. هر چند حالا هشتاد و پنج ساله هستم،^{۱۱} ولی مثل زمانیکه موسی مرا به مأموریت فرستاد، قوی هستم. نیرو و قوتی را که در آن وقت داشتم، حالا هم دارم. و برای جنگ و سفر آماده‌ام.^{۱۲} بنابراین، خواهش می‌کنم که قرار وعده خداوند این کوهستان را به من بدهی. تو بیاد داری که عناقیان در شهرهائی که دارای دیوارهای مستحکم بودند زندگی می‌کنند و اگر خدا بخواهد من آن‌ها را قرار امر خداوند از آنجا بیرون می‌رانم.»

^{۱۳} پس یوشع او را برکت داد و شهر حبرون را به کالیب پسر یفنه بخشید.^{۱۴} و به این ترتیب، حبرون تا به امروز ملکیت کالیب می‌باشد، زیرا او امر خداوند، خدای اسرائیل را از صمیم دل بجا آورد.^{۱۵} نام حبرون قبلاً قریهٔ اربع بود. (اربع یکی از مردان قهرمان عناقیان بود و آنجا را به افتخار او قریهٔ اربع نامیدند.) و بالاخره در آن سرزمین صلح برقرار شد.

منطقهٔ قبیلهٔ یهودا

۱۵ ^۱ خانواده‌های قبیلهٔ یهودا، یک قسمت زمین را به حکم قرعه به این قرار به دست آوردند: از طرف جنوب به سرحد ادوم که دورترین نقطهٔ جنوبی آن صحرای سین بود.^۲ و این سرحد جنوبی از انتهای بحیرهٔ شور شروع شده به جاده‌ایکه به طرف درهٔ عکریم می‌رفت، ادامه داشت.^{۳-۴} از آنجا به بیابان سین و حزرورن، در جنوب قادش برنیع و بعد به طرف ادار و قرقع دور خورده تا عصمون ادامه داشت و از آنجا بسوی وادی مصر

می‌رفت و به بحر مدیترانه ختم می‌شد. این سرحد جنوبی یهودا بود.^۵ سرحد شرقی آن در امتداد بحیره شور و تا دهانه دریای اردن می‌رسید. سرحد شمالی آن از خلیج بحیره شور که آب دریای اردن در آن می‌ریخت، شروع شده^۶ از بیت حُجله می‌گذشت و به طرف شمال به بیت‌عربه و سنگ بوهُن می‌رفت. (بوهُن نام پسر رؤبین بود.)^۷ از آن نقطه از راه وادی عَخور به دَبیر و از آنجا به طرف شمال غرب به جَلجال، مقابل گردنه ادومیم و تا جنوب وادی ادامه داشت. و از آنجا تا به چشمه‌های عین شمس و عین روجل می‌رسید.^۸ سپس از وادی هِنوم تا به وادی یبوسی (یعنی اورشلیم) در سمت جنوب و از آنجا به طرف غرب از قلّه کوه مقابل وادی هِنوم، در انتهای شمالی وادی رفائیم می‌گذشت.^۹ و از سر کوه به چشمه نِفتاح و از آنجا به شهرهای کوه عَقرون دور خورده تا بَعله (یعنی قریه یعاریم) امتداد داشت.^{۱۰} بعد از غرب بَعله دور خورده به کوه سعیر می‌رسید. و از امتداد کوه یعاریم (یعنی کسالون) گذشته به بیت شمس پائین می‌شد و به تِمَنه می‌رسید.^{۱۱} از آنجا به تپه‌ای در شمال عَقرون می‌آمد و شِکرون را دور زده تا کوه بَعله ادامه داشت. از آنجا به بینئیل و بعد به بحر مدیترانه ختم می‌شد.^{۱۲} سرحد غربی آن را سواحل بحر مدیترانه تشکیل می‌داد. این بود سرحدات خانواده‌های قبیله یهودا.

کالیب ملکیت خود را به دست می‌آورد

(همچنین در داوران ۱۱:۱-۱۵)

^{۱۳} قراریکه خداوند به یوشع امر فرموده بود، یک حصه زمین قبیله یهودا را به کالیب پسر یَفنه داد و آن عبارت بود از قریه اربع، یعنی حبرون. (أربع پدر عناق بود.)^{۱۴} کالیب سه پسر عناق را که شیشی، اخیمان و تلمی نام داشتند، از آنجا بیرون راند.^{۱۵} بعد رفت و با باشندگان دَبیر جنگید. نام دَبیر قبلاً قریه سِفر بود.^{۱۶} کالیب به افراد خود گفت: «هر کسیکه به قریه سِفر حمله ببرد و آنرا تصرف کند، من دختر خود، عکسه را به او می‌دهم.»^{۱۷} و عُنئیل، پسر قناز برادر کالیب آنرا تصرف کرد و کالیب دختر خود را به او داد.^{۱۸-۱۹} وقتیکه عکسه پیش عُنئیل آمد، عُنئیل او را تشویق کرد که از پدرش، کالیب مزرعه‌ای بخواهد. و چون عکسه از الاغ خود پائین شد کالیب از او پرسید: «چه

می خواهی؟!» عکسه گفت: «یک تحفه برایم بده، زیرا زمینی که به من دادی خشک و بی آب است. پس می خواهم که چشمه ای به من بدهی.» و کالیب چشمه های بالا و پائین را به او داد.

شهرهای یهودا

^{۲۰} این بود حصه زمینی که به قبیله یهودا داده شد. ^{۲۱-۲۲} شهرهای قبیله یهودا در امتداد سرحدات ادوم، در سمت جنوب اینها بودند: قبصئیل، عیدر، یاجور، قینه، دیمونه، عدعده، قادش، حاصور، یتان، زیف، طالم، بعلوت، حاصورحدته، قریوت حزرون (یعنی حاصور)، امام، شمع، مولاده، حزرجده، حشمون، بیت فالط، حزرشوعل، بثرشبع، بزئوتیه، بعاله، عییم، عاصم، التولد، کسیل، حرمه، صقلج، مدمنه، سنسنه، لباعوت، سلخیم، عین و رمون. جمله بیست و نه شهر با دهات آنها.

^{۳۳-۳۶} شهرهاییکه در دشت واقع بودند: آشتاول، زرعه، آشنه، زانوح، عین جنیم، تفوح، عینام، یرموت، عدلام، سوکوه، عزیزه، شعرایم، عدیتایم، جدیره و جدیرتایم. جمله چهارده شهر با دهات آنها.

^{۳۷-۴۱} همچین صنان، حداشاه، مجدال جاد، دلعان، مصفه، یقتئیل، لاکیش، بصبقت، عجلون، کبون، لیمان، کتلیش، جدیروت، بیت داجون، نعمه، مقیده. جمله شانزده شهر با دهات آنها.

^{۴۲-۴۳} لینه، عاتر، عاشان، یفتاح، آشنه، نصیب، قعیله، اکزب و مریشه. جمله نه شهر با دهات آنها.

^{۴۴-۴۶} عقرون با شهرها و دهات آن؛ از عقرون تا بحر مدیترانه و شهرها و دهات اطراف اشدود.

^{۴۷} اشدود، شهرها و دهات آن، غزه، شهرها و دهات آن تا وادی مصر، تا بحر مدیترانه و

سواحل آن.

۴۸-۵۱ شهرهای کوهستانی شمیر، یتیر، سوکوه، دَنه، قریهٔ سَنَه (دبیر)، عَناب، اَشْتَموع، عانیم، جوشن، حولون و جیلوه. جمله یازده شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۵۲-۵۴ آراب، دومه، اشعان، یانوم، بیت تفوح، افیقَه، حُمطه، قریهٔ اربع (یعنی جبرون) و صیعور. جمله نه شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۵۵-۵۷ معون، کرمَل، زیف، یوته، یزرعیل، یُقَدَعام، زانوح، قاین، جِبَعَه و تِمَنه، جمله ده شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۵۸-۵۹ حَلحول، بیت صور، جَدور، معارات، بیت عنوت و التَّقُون. جمله شش شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۶۰ قریهٔ بَعْل یا قریهٔ یعاریم و رَبه، دو شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۶۱-۶۲ شهرهای بیابان: بیت عربه، مدین، سکا که، نیشان، شهر نمک و عین جدی. جمله شش شهر با دهات اطراف آن‌ها.

۶۳ اما مردم یهودا نتوانستند یبوسیان را که در اورشلیم زندگی می کردند، بیرون برانند، بنابراین یبوسیان تا به امروز با مردم یهودا در اورشلیم هستند.

منطقهٔ قبیلهٔ افرایم

۱۶ ^۱ حصهٔ اولادهٔ یوسف از اُردن، در شرق چشمهٔ اریحا شروع شده تا به بیابان و کوهستان بیت تیل می رسید. ^۲ و از بیت تیل تا لوز و عتاروت که سرحد آرکیان است، ادامه داشت. ^۳ از آن نقطه به یفلیطیان که به طرف غرب است تا بیت حورون پائین و تا جازر و ساحل بحر مدیترانه می رسید.

^۴ پس اولاده یوسف، یعنی قبیله منسی و افرایم حصه زمین خود را گرفتند.

^{۵-۶} حصه قبیله افرایم که سرحد شرقی آن از عتاروت ادار شروع می شد و تا حصه بالای بیت حورون و بحر مدیترانه می رسید. سرحد شمالی آن از بحر مدیترانه بطرف شرق، یعنی مکمه و از آنجا گذشته تا تانت شیلوه و یانواح ادامه داشت. ^۷ از یانواح بطرف جنوب تا عتاروت و نعره و از آنجا به دریای اردن ختم می شد. ^۸ شروع سرحد غربی آن از تفوح تا وادی قانه و انجام آن در بحر مدیترانه بود. ^۹ به قبیله افرایم بعضی از شهرهای نیم قبیله منسی را هم دادند. ^{۱۰} کنعانیان باشنده جازر را بیرون نراندند و آن ها تا به امروز در بین قبیله افرایم بسر می برند و غلام آن ها هستند.

منطقه نیم دیگر قبیله منسی (غرب)

۱۷ ^۱ یک حصه زمین که در غرب اردن بود، به قبیله منسی، پسر اول یوسف داده شد. به ماخیر (پدر جلعاد، پسر اول منسی) که یک قهرمان مبارز بود، جلعاد و باشان را در شرق اردن دادند. ^۲ و زمینی که در غرب اردن بود به قبیله منسی توزیع شد - ابی عزر، هالک، اسری نیل، شکیم، حافر و شمیداع اولاده ذکور منسی پسر یوسف بودند.

^۳ صلفحاد پسر حافر، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی بود. صلفحاد پسری نداشت، اما دارای چند دختر بود. نامهای دختران او محله، نوعه، حُجله، ملکه و ترزه بودند. ^۴ آن ها پیش العازار کاهن، یوشع پسر نون و موسفیدان بنی اسرائیل آمدند و گفتند: «خداوند به موسی فرموده بود که برای ما ملکیتی در بین برادران ما داده شود.» بنابراین، حصه ای برای آن ها در بین افراد ذکور شان دادند. ^۵ به این ترتیب، قبیله منسی بغیر از جلعاد و باشان ده حصه دیگر از زمین را در شرق اردن مالک شدند. ^۶ و چون دختران قبیله منسی ملکیت خود را در بین مردان قبیله حاصل کردند، زمین جلعاد به سایر قبیله منسی داده شد.

^۷ساحهٔ ملکیت قبیلهٔ مَنَسّی از اَشیر تا مَکَمته که در شرق شکیم است می‌رسید. و از آنجا به طرف جنوب تا منطقه‌ای که مردم عین تفوح زندگی می‌کردند، ادامه داشت. ^۸سرزمین تفوح متعلق به قبیلهٔ مَنَسّی بود. اما شهر تفوح واقع در سرحد مَنَسّی به قبیلهٔ افرایم تعلق داشت. ^۹و سرحد مَنَسّی تا وادی قانه می‌رسید. شهرهای جنوب وادی گرچه در سرزمین مَنَسّی واقع بودند، ولی به قبیلهٔ افرایم تعلق داشتند. سرحد مَنَسّی بطرف شمال وادی رفته به بحر مدیترانه ختم می‌شد. ^{۱۰}افرایم در جنوب، مَنَسّی در شمال و بحر مدیترانه در سرحد غربی آن‌ها واقع بود. اَشیر به سمت شمال مغرب و ایسَسکار به طرف شمال مشرق قرار داشت. ^{۱۱}در ساحهٔ ملکیت ایسَسکار و اَشیر این شهرها با دهات شان متعلق به قبیلهٔ مَنَسّی بودند: بیت‌شان، ییلعام، دور، عین‌دور، تَعَنک و مِجِدو که دارای سه محلهٔ کوهستانی بود. ^{۱۲}مردم مَنَسّی نتوانستند که باشندگان آن شهرها را بیرون برانند، لهذا کنعانیان به زندگی در آنجا ادامه دادند. ^{۱۳}حتی هنگامیکه قوم اسرائیل قویتر هم شدند، نتوانستند همه کنعانیان را از آنجا خارج کنند، ولی آن‌ها را مجبور ساختند که برای شان خدمت نمایند.

قبیلهٔ یوسف اعتراض می‌کند

^{۱۴}مردم قبیلهٔ یوسف به یوشع گفتند: «چرا تنها یک حصه زمین را به ملکیت ما دادی؟ زیرا حالا از برکت خداوند، ما یک قوم پُر نفوس شده‌ایم.» ^{۱۵}یوشع به آن‌ها گفت: «اگر نفوس تان زیاد است، پس به سرزمین فِرِزِیان و رفائیان بروید و جنگل آنجا را برای خود صاف کنید.» ^{۱۶}آن‌ها جواب دادند: «آن کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند. و کنعانی‌های که در وادی سکونت دارند - چه در بیت‌شان و چه در وادی یزرعیل - همگی دارای عراده‌های جنگی آهنی هستند.» ^{۱۷}آنگاه یوشع به مردم قبیلهٔ یوسف گفت: «می‌دانم که نفوس شما زیاد است و صاحب قدرت هستید و باید حصهٔ زیادتری داشته باشید. ^{۱۸}پس کوهستان از شما باشد. اگرچه آنجا جنگلزار است، ولی می‌توانید جنگل را صاف کنید و مالک آن شوید. هرچند کنعانیان عراده‌های جنگی آهنی دارند و قوی هستند، شما می‌توانید آن‌ها را از آنجا بیرون کنید.»

منطقهٔ بقیهٔ قبایل اسرائیل

۱۸^۱ بعد از آنکه تمام آن سرزمین را به دست آوردند، همهٔ مردم اسرائیل در شیلوه جمع شدند و خیمهٔ حضور خداوند را برپا کردند.

۲ هفت قبیلهٔ اسرائیل هنوز حصهٔ زمین خود را نگرفته بودند. ^۳ پس یوشع به قوم اسرائیل گفت: «تا کی معطل می‌شوید؟ چرا نمی‌روید آن سرزمینی را که خداوند، خدای اجداد تان به شما داده است، تصرف نمی‌کنید؟ ^۴ از هر قبیله سه نفر را انتخاب نمائید و من آن‌ها را به سراسر کشور می‌فرستم تا هر جایی را که می‌خواهند صاحب شوند، مطالعه کنند و نتیجهٔ بازرسی خود را بنویسند و برای من بیاورند. ^۵ آنگاه آن سرزمین به هفت حصه تقسیم می‌شود. یهودا در قسمت جنوبی خود و قبیلهٔ یوسف در ساحهٔ شمالی خود باقی می‌مانند. ^۶ و شما زمین را به هفت حصه تقسیم کرده نقشهٔ آنرا برایم بیاورید تا من در حضور خداوند قرعه بیندازم. ^۷ اما قبیلهٔ لاوی در بین شما از آن زمین سهمی نمی‌گیرند، بلکه سهم آن‌ها وظیفهٔ شان است که به عنوان کاهن خدمت خداوند را بکنند. و قبیلهٔ جاد، رؤیین و نیم قبیلهٔ منسی حصهٔ زمین خود را قبلاً از موسی، خدمتگار خداوند گرفته‌اند.»

^۸ پیش از آنکه نمایندگان قبایل به مأموریت خود بروند، یوشع به آن‌ها این چنین هدایت داد: «به سراسر آن سرزمین بروید. آنرا مطالعه کنید و بعد بیائید و به من گزارش بدهید و من در حضور خداوند قرعه می‌اندازم.» ^۹ پس آن‌ها براه افتادند و قرار هدایت یوشع رفتار نموده آن سرزمین را به هفت حصه تقسیم کردند. و بعد با فهرست نامهای شهرها به اردوگاه یوشع در شیلوه برگشتند. ^{۱۰} یوشع با مشورهٔ خداوند برای شان در شیلوه قرعه انداخت. و در آنجا سهم هفت قبیلهٔ باقیماندهٔ بنی اسرائیل تعیین شد.

منطقهٔ قبیلهٔ بنیامین

^{۱۱} سهم خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین اولتر از همه توزیع شد. ملکیت آن‌ها بین قبیلهٔ یهودا و

یوسف واقع بود.^{۱۲} سرحد شمالی آن از دریای اُردن شروع شده به شمال اریحا می‌رسید. و از آنجا به طرف غرب تا کوهستان و بیابان بیت‌آون ادامه داشت.^{۱۳} از آن نقطه بطرف جنوب به لوز (یعنی بیت‌ئیل) و سپس به عتاروت‌ادار به طرف کوهی در جنوب بیت‌حورون پائین می‌رفت.^{۱۴} بعد سرحد مذکور بسوی مغرب دور خورده از پهلوی کوهی که در بیت‌حورون است می‌گذشت و بطرف جنوب به قریه‌بعل که قریه‌یعاریم هم نامیده می‌شود و متعلق به قبیلهٔ یهودا بود، خاتمه می‌یافت. این بود سرحد غربی آن.^{۱۵} سرحد جنوبی آن از کنار قریه‌یعاریم شروع شده به چشمه‌های نفتواح،^{۱۶} و از آنجا به دامنهٔ کوهی که مقابل درهٔ هِنوم در انتهای شمال وادی رفایم واقع بود، می‌رفت. بعد از وادی هِنوم گذشته بطرف جنوب، جائیکه یبوسیان زندگی می‌کردند رسیده از آنجا بطرف عین‌روجل می‌رفت.^{۱۷} بعد بطرف شمال پیچیده به عین‌شمس و سپس تا جلیلوت، مقابل درهٔ اَدُمیم می‌رسید. و از آنجا به طرف پائین به سنگ بوهن (پسر رؤبین)^{۱۸} و باز از شمال بیت‌عربه گذشته به عربه پائین می‌شد.^{۱۹} از آنجا هم گذشته بطرف شمال بیت‌حُجله می‌رفت و در خلیج بحیرهٔ شور ختم می‌شد. و این سرحد جنوبی آن بود.^{۲۰} اُردن سرحد شرقی آن را تشکیل می‌داد. این سرحدات حصهٔ ملکیت خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین.

^{۲۱-۲۸} اینها شهرهای متعلق به خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین بودند: اریحا، بیت‌حُجله، عمیق‌قصیص، بیت‌عربه، صَمَارایم، بیت‌ئیل، عَویم، فاره، عَفَرَت، کِفرَعَمونی، عَفنی و جابَع. جمله دوازده شهر و دهات اطراف آن‌ها. جِبَعون، رامه، بیروت، مِصفه، کِفیره، موزا، راقم، یَرفئیل، تَراه، صَیله، آلف، یبوسی (یعنی اورشلیم)، جِبَعه و قَریت. جمله چهارده شهر با دهات اطراف آن‌ها. این بود ملکیت خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین.

منطقهٔ قبیلهٔ شمعون

^{۱۹} دفعهٔ دوم نوبت خانواده‌های قبیلهٔ شمعون بود. ساحهٔ ملکیت شان تا سرزمین یهودا می‌رسید.^{۲-۷} و شامل این شهرها بود: بئرِشَبَع، شَبَع، مولاده، حَزْرشوعل، بالَح،

عاصم، التولد، بتول، حرمه، صقلغ، بیت مرکبوت، حزر سوسه، بیت لباعوت و شاروحن. جمله سیزده شهر با دهات اطراف آن‌ها. عین، رمون، عاتر و عاشان، جمله چهار شهر با دهات اطراف آن‌ها.^۸ این ساحه با تمام شهرها و دهات اطراف که تا بعلت بیئر (یا رامه)، در جنوب ادامه داشت به خانواده‌های قبیله شمعون تعلق گرفت.^۹ چون ساحه ملکیت قبیله یهودا بیش از نیاز آنان بود، بنابراین قسمتی از آن را به قبیله شمعون دادند.

منطقه قبیله زبولون

^{۱۰} قرعه سوم بنام خانواده‌های قبیله زبولون اصابت کرد. وسعت ساحه ملکیت آن‌ها تا به سارید می‌رسید.^{۱۱} از آنجا به طرف غرب به مرعله و دباشه و تا وادی مشرق یقنعام ادامه داشت.^{۱۲} از سارید بطرف مشرق به سرحد کسلوت تابور و بعد به دابره و تا یافیع می‌رسید.^{۱۳} از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و عت قاصین و بعد از راه نیعه بطرف رمون می‌رفت.^{۱۴} از طرف شمال به حناتون دور خورده به وادی یفتح نیل ختم می‌شد.^{۱۵-۱۶} این ساحه شامل شهرهای قطه، نهلال، شمرون، یداله و بیت لحم که با دهات اطراف آن‌ها، جمله دوازده شهر بودند.

ساحه ملکیت قبیله ایسکار

^{۱۷-۲۳} دفعه چهارم قرعه بنام خانواده‌های ایسکار برآمد. ساحه ملکیت آن‌ها شامل شهرهای یزرعیل، کسلوت، شونم، حفارایم، شیئون، اناحره، ربیت، قشیون، آبص، رمه، عین جنیم، عین حده و بیت فسیس بود. سرحد این سرزمین با تابور، شحصیمه و بیت شمس هم تماس داشت و تا اردن می‌رسید. این بود ملکیت خانواده‌های قبیله ایسکار. جمله دوازده شهر با دهات اطراف آن‌ها.

منطقه قبیله آشیر

^{۲۴-۲۶} قرعه پنجم به نام خانواده‌های قبیله آشیر اصابت کرد. ساحه ملکیت شان حلقه،

حَلی، باطن، اَکشاف، المَلک، عَمعاد و مِشال بود. و سرحد غربی آن به کَرمل و شیحورلِبَنه تماس داشت.^{۲۷} بعد سرحد مذکور بطرف شرق دور خورده به بیت داجون و از آنجا به زبولون و وادی یَفْتَحِئیل در شمال رسیده بعد بطرف بیت عامق و نَعِئیل و سپس بطرف شمال به کابول،^{۲۸} حَبِرون؛ رِحوب، حَمون، قانه و تا به سیدونِ بزرگ ادامه داشت.^{۲۹} از آنجا به سرحد رame پیچیده به شهر مستحکم صور می رسید. از آن نقطه تا حوسه ادامه پیدا کرده انتهای آن در ناحیه اَکزیب در بحر مدیترانه بود.^{۳۰} این ساحه شامل عُمه، عَفیق و رِحوب نیز بود. جمله بیست و دو شهر با دهات اطراف آن‌ها.^{۳۱} این شهرها با دهات شان مربوط ملکیت قبیلهٔ اَشیر بودند.

ساحهٔ قبیلهٔ نَفتالی

^{۳۲} قرعهٔ ششم به نام خانواده‌های قبیلهٔ نَفتالی برآمد.^{۳۳} سرحد ملکیت آن‌ها از حالف (در بلوطی که در صَعْنیم است) شروع شده به آدامی، ناقب، بینئیل و تا لَقوم ادامه داشت و انتهای آن در دریای اُردن بود.^{۳۴} از آنجا به طرف غرب پیچیده به ازنوت تابور و بعد به حقوق می رسید. و با زبولون در جنوب، با اَشیر در مغرب و با دریای اُردن در مشرق تماس داشت.^{۳۵} شهرهای مستحکم آن صیدیم، صیر، حَمَت، رَقَت، کِنارت،^{۳۶} آدامه، رame، حاصور،^{۳۷} قادش، اذرعی، عین حاصور،^{۳۸} یرون، مِجدَلِئیل، حوریم، بیت عناه و بیت شمس بودند. جمله نوزده شهر با دهات اطراف آن‌ها.^{۳۹} این بود ملکیت خانواده‌های قبیلهٔ نَفتالی با شهرها و دهات آن‌ها.

ساحهٔ قبیلهٔ دان

^{۴۰} قرعهٔ هفتم به نام خانواده‌های قبیلهٔ دان اصابت کرد.^{۴۱} ساحهٔ ملکیت شان شامل شهرهای زُرعه، اَشتاؤل، عیرشمس،^{۴۲} شَعلبین، ایلون، یتله،^{۴۳} ایلون، تِمنه، عَقرون،^{۴۴} اَلتقی، جبِتون، بَعله،^{۴۵} یهود، بنی بَرَق، جَت رِمون،^{۴۶} میاه یِرَقون، رَقون و ساحهٔ اطراف یافا بود.^{۴۷} وقتی قبیلهٔ دان ملکیت خود را از دست دادند به لَشَم حمله نموده آنرا

تصرف کردند. مردم آنجا را با دم شمشیر کشتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. و نام آن شهر را از لشم به دان، که اسم جد شان بود، تبدیل نمودند.^{۴۸} این شهرها و دهات اطراف آنها متعلق به خانواده‌های قبیله دان بودند.

ملکیت یوشع

^{۴۹} بعد از آنکه مردم اسرائیل تقسیمات زمین را تمام کردند، به یوشع پسر نون یک حصه زمین را به ملکیت او دادند.^{۵۰} و قرار امر خداوند و خواهش خودش، شهر تمنه سارح را که در کوهستان افرایم بود برای او تعیین کردند. یوشع آنها را از سر آباد کرد و در آنجا سکونت اختیار نمود.

^{۵۱} به این ترتیب، اعزازار کاهن، یوشع پسر نون و سرکردگان خانواده‌های قبایل اسرائیل آن سرزمین را در حضور خداوند، در راه دخول خیمه عبادت در شیلوه تقسیم کردند. پس کار تقسیم زمین تمام شد.

شهرهای پناهگاه

^{۱-۳} بعد خداوند به یوشع فرمود که به قوم اسرائیل بگوید: «قراریکه بوسیله موسی به شما هدایت داده بودم، شهرهایی را باید به عنوان پناهگاه انتخاب کنید، تا اگر کسی سهواً مرتکب قتل شود به یکی از آن شهرها پناه ببرد تا دست وابستگان شخص مقتول به او نرسد.^۴ شخص قاتل باید به یکی از آن شهرها فرار کند و در پیش دروازه دخول شهر بایستد و ماجرا را به موسفیدان آن شهر بیان کند. و آنها او را بداخل شهر ببرند و جائی برایش تهیه کنند و او پیش آنها بماند.^۵ و اگر خانواده شخص مقتول برای انتقام بیایند، قاتل را به دست آنها نسپارند، زیرا او سهواً و ندانسته مرتکب قتل هم‌نوع خود شده است. و با مقتول کدام سابقه دشمنی نداشته است.^۶ و او در آنجا بماند تا وقتیکه برای محاکمه بحضور مردم حاضر شود. و تا روز مرگ کاهن اعظم وقت، از آنجا بیرون

نرود. بعد از آن شخص قاتل می‌تواند به خانه خود و به شهری که از آن فرار کرده است، برگردد.»

^۷ بنابراین، شهر قادیس در جلیل، در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم، قریهٔ اربع (یعنی جبرون) در کوهستان یهودا برای این منظور وقف شدند.^۸ همچنین قرار امر خداوند سه شهر دیگر را در آن طرف دریای اردن، در شرق اریحا انتخاب کرد که عبارت بودند از باصر، در بیابان قبیلهٔ رؤبین، رامون در جلعاد در سرزمین جاد، و جولان در باشان مربوط قبیلهٔ منسی.^۹ اینها شهرهایی بودند برای مردم اسرائیل و بیگانگانی که با آنها زندگی می‌کردند. و هر کسیکه تصادفاً مرتکب قتل می‌شد در آنجا پناه می‌برد تا به دست وابستگان شخص مقتول کشته نشود. و در آنجا تا روز محاکمهٔ خود باقی می‌ماند.

شهرهاییکه به لاویان داده شد

^{۱-۲} سرکردگان قبیلهٔ لاوی پیش العازار کاهن، یوشع پسر نون و موسفیدان خانواده‌های قبایل بنی اسرائیل به شیلوه، در سرزمین کنعان آمده گفتند: «قرار امر خداوند به موسی، باید شهرهایی برای ما که در آنها زندگی کنیم و چراگاه‌هایی هم در اطراف آنها برای رمه و گلهٔ ما داده شود.»^۳ بنابراین، مطابق فرمودهٔ خداوند، مردم اسرائیل بعضی از شهرها را به لاویان و چراگاه‌هایی هم در اطراف آن شهرها برای رمه و گلهٔ شان تعیین کردند.

^۴ خانوادهٔ قُهاتی ها قبیلهٔ لاوی اولین کسانی بودند که قرعه بنام شان برآمد. برای این خانواده‌ها که اولادهٔ هارون بودند سیزده شهر را در سرزمین یهودا، شمعون و بنیامین تعیین کردند.

^۵ برای بقیهٔ قُهاتی ها ده شهر را در قبیلهٔ افرایم، دان و نیم قبیلهٔ منسی دادند.

^۶ برای اولادهٔ جرشون سیزده شهر را در قبایل ایسسکار، آشیر، نفتالی و نیم قبیلهٔ منسی در

باشان تعیین کردند.

^۷ برای خانوادهٔ مراری دوازده شهر را در قبایل جاد، رؤبین و زبولون دادند.

^۸ این شهرها و چراگاهها را مردم اسرائیل، قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، به حکم قرعه به لاویان دادند.

^{۹-۱۲} اینها شهرهایی هستند در قبایل یهودا و شمعون، و آنها را به اولادهٔ هارون که قُهاتی ها بودند، دادند. و آنها اولین کسانی از قبیلهٔ لاوی بودند که قرعه بنام شان اصابت کرد. و شهرهای ذیل را برای شان تعیین نمودند: قریت اربع (اربع پدر عناق بود.) که حالا آنرا حبرون می‌گویند و در کوهستان یهودا واقع است با چراگاه‌های اطراف آن. اما مزرعه و دهات اطراف آن قبلاً به کالیب پسر یفنه داده شده بود.

^{۱۳-۱۶} علاوهٔ این شهرها را با چراگاه‌های اطراف آنها به اولادهٔ هارون کاهن دادند: حبرون (شهر پناهگاه قاتلین)، لَبْنَه، یَئیر، اَشْتَموع، حولون، دَبیر، عین، یُطه و بیت شمس - جمله نه شهر از دو قبیلهٔ یهودا و شمعون. ^{۱۷-۱۸} از قبیلهٔ بنیامین: جبعون، جبع، عناتوت و علمون. ^{۱۹} شهرهایی را که به اولادهٔ هارون کاهن دادند سیزده شهر با چراگاه‌های اطراف آنها بودند.

^{۲۰} به بقیهٔ خانوادهٔ قُهاتی ها این شهرها را با چراگاه‌های اطراف آنها، از قبیلهٔ افرایم دادند: ^{۲۱} شکیم (شهر پناهگاه قاتلین) در کوهستان افرایم، جازر، ^{۲۲} قِبصایم و بیت حورون - جمله چهار شهر. ^{۲۳} از قبیلهٔ دان چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آنها: اَلتقی، جبتون، ^{۲۴} ایلون و جت رمون. ^{۲۵} از نیم قبیلهٔ منسی: غرب تَعنک، جت رمون - جمله دو شهر با چراگاه‌های اطراف آنها. ^{۲۶} به این ترتیب، این خانوادهٔ قُهاتی ها ده شهر را با چراگاه‌های آنها دریافت کردند.

^{۲۷} یک خانوادهٔ دیگر لاوی، یعنی اولادهٔ جرشون شهرهای ذیل را با چراگاه‌های اطراف

آن‌ها در نیم قبیلهٔ مَنَسّی در باشان به دست آوردند: شهر جولان (شهر پناهگاه) در باشان و شهر بعشتره. ^{۲۸} از قبیلهٔ ایسسکار: قِشیون، دابره، ^{۲۹} یرموت و عین جنیم - جمله چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۳۰} از قبیلهٔ آشیر: میسال، عبدون، ^{۳۱} حلقات و رحوب - جمله چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۳۲} از قبیلهٔ نَفتالی: قادش (شهر پناهگاه) در جلیل، حموت دور و قرتان - جمله سه شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۳۳} پس به خانوادهٔ جرشونی‌ها سیزده شهر را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها دادند.

^{۳۴} به خانوادهٔ دیگر لاوی، یعنی مراری‌ها شهرهایی را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها در قبیلهٔ زبولون دادند که عبارت بودند از: یقنعام، قرته، ^{۳۵} دمنه و نحلال - جمله چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۳۶} از قبیلهٔ رؤیین: باصر، یهصه، ^{۳۷} قدیموت و میفعه - جمله چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۳۸} از قبیلهٔ جاد: راموت (شهر پناهگاه) در جلعاد، محنایم، ^{۳۹} حشبون و یعزیر - جمله چهار شهر با چراگاه‌های اطراف آن‌ها. ^{۴۰} آن دوازده شهر را با چراگاه‌های اطراف شان برای خانوادهٔ مراری، مربوط قبیلهٔ لاوی تعیین کردند.

^{۴۱-۴۲} به این ترتیب برای قبیلهٔ لاوی مجموعاً چهل و هشت شهر را با چراگاه‌های اطراف آن‌ها در بین قبایل اسرائیل تعیین کردند.

تسخیر سرزمین وعده شده

^{۴۳} قوم اسرائیل بالاخره همهٔ آن سرزمین را همانطوری که خداوند قسم خورده بود، به ملکیت شان بدهد، به دست آوردند و در آنجا زندگی را شروع کردند. ^{۴۴} و خداوند قراریکه وعده فرموده بود، در هر گوشهٔ آن سرزمین آرامی را برقرار کرد. هیچیک از دشمنان شان نمی‌توانست در مقابل آن‌ها مقاومت کند، زیرا خداوند، بنی اسرائیل را بر تمام دشمنان پیروز می‌ساخت. ^{۴۵} و خداوند به هر وعده‌ای که به قوم اسرائیل داده بود، وفا کرد.

قبایل شرقی به مناطق خود برمی‌گردند

^{۱-۲} بعد یوشع مردم قبیلهٔ رؤبین، جاد و نیم قبیلهٔ منسی را جمع کرده به آن‌ها گفت: «شما از همه احکام موسی، خدمتگار خداوند اطاعت کردید و تمام اوامر او را بجا آوردید.^۳ و هیچ وقت برادران و خواهران اسرائیلی تانرا ترک نکردید، بلکه با اخلاص کامل از هدایات خداوند پیروی نموده‌اید.^۴ و حالا که خداوند قرار وعده، به مردم تان صلح و آرامش بخشیده است، پس به خانه‌های تان در سرزمینی که در آن طرف اُردن است و موسی، خدمتگار خداوند به شما داد، بروید.^۵ و یاد تان باشد که همه احکامی را که موسی، خدمتگار خداوند به شما داده است، بجا آورید. به خداوند، خدای تان محبت داشته باشید، رضای او را بخواهید و از اوامر او اطاعت کنید. به او وفادار باشید و از جان و دل بندگی او را نمائید.»^۶ بعد یوشع آن‌ها را برکت داده به خانه‌های شان فرستاد.

^۷ موسی به نصف قبیلهٔ منسی زمینی را در باشان داده بود. و یوشع به نصف دیگر آن قبیله زمینی در همسایگی مردم شان در غرب دریای اُردن توزیع کرد. و پیش از آنکه مردم به خانه‌های خود بروند، یوشع همه را برکت داد.^۸ و به آن‌ها گفت: «حالا شما به خانه‌های تان با دارائی و مال فراوان، گله و رمه، نقره، طلا، برنج، آهن و لباس برمی‌گردید. و شما باید همه چیزهایی را که از دشمنان تان به غنیمت گرفته‌اید، با برادران تان تقسیم کنید.»^۹ پس قبایل رؤبین، جاد و نیم قبیلهٔ منسی از مردم اسرائیل در شیلوه که در کشور کنعان بودند جدا شدند و به خانه‌های خود در جلعاد که قرار امر خداوند به موسی، آنرا به دست آورده بودند، برگشتند.

قربانگاه یادگار در شرق دریای اُردن

^{۱۰} و وقتی که قبایل رؤبین و جاد و نیم قبیلهٔ منسی در حوالی دریای اُردن، در سرحد کنعان آمدند، یک قربانگاه بلند و چشمگیر ساختند که هر کسی دیده بتواند.^{۱۱} و چون سایر مردم اسرائیل خبر شدند گفتند: «بشنوید، مردم رؤبین و جاد و منسی یک قربانگاه در

سرحد کنعان در حوالی اُردن، یعنی در قسمتی که متعلق به ما است، آباد کرده‌اند.»
۱۲ و قتیکه مردم اسرائیل این را شنیدند، همگی در شیلوه جمع شدند تا با آن‌ها جنگ کنند.

۱۳-۱۴ آنگاه مردم اسرائیل فینحاس پسر اَلعازار کاهن را با ده نفر نماینده، یعنی از هر قبیله یک سرکرده پیش مردم رؤبین، جاد و نیم قبیله مَنَسّی فرستادند. ۱۵-۱۶ آن‌ها به جلعاد آمدند و به نمایندگی از عموم جماعت خداوند به آن‌ها گفتند: «این چه کار بدی بود که شما در مقابل خدای اسرائیل کردید؟ شما با ساختن آن قربانگاه از امر خداوند سرپیچی نمودید. بنابراین، شما دیگر پیرو او نیستید. ۱۷-۱۸ آیا گناهی که در فغور از ما سر زد کم بود؟ بخاطر همان گناه بود که آن بلا بر سر قوم خدا آمد که تا به حال از آن رنج می‌بریم. آیا نمی‌خواهید از اوامر خداوند پیروی کنید؟ و اگر امروز فرمان خدا را بجا نیاورید، خداوند فردا همهٔ مردم اسرائیل را به غضب خود گرفتار می‌کند. ۱۹ و اگر سرزمین تان جای مناسب برای عبادت نیست، پس بیائید به سرزمین خداوند، در جائیکه خیمهٔ او است، جائی را برای خود انتخاب کنید. اما تنها چیزیکه از شما می‌خواهیم اینست که از فرمان خداوند سرپیچی ننمائید. و نه ما را با ساختن یک قربانگاه دیگر گناهکار و نافرمان بسازید. ۲۰ عَخان پسر زَرَح را بیاد دارید که او نخواست، طوریکه خداوند امر فرموده بود، چیزهای حرام را از بین ببرد، بنابراین، تنها عَخان بخاطر گناه خود هلاک نشد، بلکه تمام قوم اسرائیل به غضب خداوند گرفتار شدند.»

۲۱ مردم رؤبین، جاد و نیم قبیله مَنَسّی به سرکردگان خانواده‌های اسرائیل جواب دادند:
۲۲-۲۳ «خداوند قادر مطلق و خداوند متعال می‌داند که چرا ما این کار را کردیم. و می‌خواهیم شما هم بدانید که اگر این کار ما نافرمانی از خداوند و یا نقصی در ایمان ما باشد، شما حق دارید ما را زنده نگذارید. و یا اگر این قربانگاهی را که برای قربانی سوختنی و آردی و صلح ساخته‌ایم، بی‌اطاعتی از فرمان خداوند باشد، خداوند خودش از ما انتقام بگیرد. ۲۴ اما اینطور نیست. ما این کار را بخاطری کردیم که می‌ترسیدیم در

آینده اولادۀ شما به اولادۀ ما بگویند: «چه حق دارید که خدای اسرائیل را می‌پرستید؟^{۲۵} زیرا خداوند دریای اُردن را بین ما و شما مردم رؤبین و جاد سرحد قرار داد، و در مورد خداوند شما حقی ندارید.» بنابراین، اولادۀ شما ممکن است اولادۀ ما را از پرستش خداوند باز دارند.^{۲۶} و به همین خاطر، نه برای اینکه هدیه سوختنی یا قربانی تقدیم کنیم، خواستیم که قربانگاهی بسازیم،^{۲۷} تا مردم ما و مردم شما و همچنین نسل آینده بدانند که ما واقعاً خداوند را با تقدیم قربانیهای سوختنی و هدیه‌های سلامتی در خیمه مقدس پرستش می‌کنیم. و در آینده اولادۀ شما به اولادۀ ما نگویند: «شما در مورد خداوند حقی ندارید.»^{۲۸} پس ما فکر کردیم که اگر آن‌ها چنین چیزی بگویند، اولادۀ ما بتوانند جواب بدهند: «قربانگاهی که اجداد ما ساختند، عیناً مثل قربانگاه خداوند بود. آن قربانگاه برای هدیه سوختنی یا قربانی نیست، بلکه بیانگر این است که خدای ما و شما یکی است.»^{۲۹} ما هرگز از خداوند نا فرمانی نمی‌کنیم. و ادعا نداریم که با ساختن یک قربانگاه برای خود و تقدیم قربانیهای سوختنی و هدیه‌های آردی فرمان خداوند را بجا می‌آوریم. ما می‌دانیم که یگانه قربانگاه، همان قربانگاه خداوند است که پیشروی خیمه حضور خداوند قرار دارد.»

^{۳۰} وقتی فینحاس کاهن و موسفیدان قوم و سرکردگان خانواده‌های اسرائیل که با او بودند، سخنان مردم رؤبین و جاد و مَنَسّی را شنیدند، همگی قانع شدند.^{۳۱} و فینحاس پسر اَلعازار کاهن به مردم رؤبین و جاد و مَنَسّی گفت: «حالا به یقین می‌دانم که خداوند در بین شما حاضر است. و شما از او نافرمانی نکرده‌اید. بنابراین، شما همه قوم اسرائیل را از جزای خداوندی نجات دادید.»

^{۳۲} بعد فینحاس پسر اَلعازار کاهن و سرکردگان قوم از مردم رؤبین، جاد و مَنَسّی در جلعاد خداحافظی کرده پیش قوم اسرائیل برگشتند و همه چیز را برای شان گزارش دادند.^{۳۳} این خبر مردم اسرائیل را راضی و خشنود ساخت. و همگی خدا را شکر کردند و ثنا فرستادند و دیگر حرفی از جنگ نزدند که بروند آن سرزمین را که قبایل رؤبین و جاد و مَنَسّی در آن زندگی می‌کردند، از بین ببرند.^{۳۴} و مردم رؤبین و جاد آن قربانگاه را

«شاهد» نامیدند، زیرا گفتند: «این قربانگاه شاهد است که خداوند، خدا است.»

نصایح یوشع به مردم

۲۳ پس از یک مدت طولانی بالاخره خداوند، قوم اسرائیل را از شر دشمنان اطراف نجات داد و آرامی بخشید. و یوشع هم پیر و سالخورده شده بود. ^۲ او تمام قوم اسرائیل را با موسفیدان، سرکردگان و قاضیان و مأمورین جمع کرده به آنها گفت: «من حالا پیر شده‌ام. ^۳ شما همه دیدید که خداوند بخاطر شما در حق این اقوام چه کارهائی کرد. خداوند، خدای تان برای شما جنگ کرد. ^۴ و من مُلک و زمین اقوامی را که باقی مانده‌اند و همچنین از آنهائی را که قبلاً مغلوب نموده‌ام - از دریای اُردن در شرق تا بحر مدیترانه در غرب - بین شما تقسیم کردم. ^۵ خداوند، خدای تان همهٔ آن مردم را از سر راه تان دور می‌کند و از جاهائی که بسر می‌برند، بیرون می‌راند تا شما مُلک آنها را فتح کنید، زیرا خداوند به شما وعده داده است. ^۶ پس کوشش کنید که از همه هدایات کتاب تورات پیروی نمائید و از هیچیک اوامر آن غفلت نورزید. ^۷ با مردمی که در بین شما باقی مانده‌اند آمیزش نداشته باشید، حتی نام خدایان شان را هم بزبان نیاورید. بنام خدایان شان قسم نخورید و آنها را پرستش نکنید. ^۸ بلکه مثلیکه تا به حال کرده‌اید، از ارشادات خداوند همیشه پیروی نمائید. ^۹ او اقوام بزرگ و نیرومند را از سر راه تان بیرون راند و هیچ قومی نتوانست شما را مغلوب سازد. ^{۱۰} هرکدام تان می‌تواند یک هزار نفر را بگریزند، زیرا خداوند، خدای تان قراریکه وعده داد، برای شما جنگ می‌کند. ^{۱۱} پس سعی کنید که به خداوند، خدای خود محبت داشته باشید. ^{۱۲} و اگر از او رو برگردانید و با اقوامی که باقی مانده‌اند نزدیکی کنید و از آنها زن بگیرید و به آنها زن بدهید، ^{۱۳} پس باید بدانید که خداوند، خدای تان آنها را بیرون نمی‌راند، بلکه آنها برای تان دام و دردسر و خار چشم می‌شوند. و آنقدر دوام خواهند کرد تا همهٔ تان در این سرزمینی خوبی که خداوند به شما داده است، هلاک شوید.

۱۴ حالا وقت مرگ من رسیده است و شما از جان و دل یقین دارید که خداوند، خدای

تان همه چیزهای خوبی را که وعده فرموده بود، به شما داد. به هر یک از وعده‌های خود وفا کرد و هیچکدام وعده خود را ناتمام نگذاشت.^{۱۵} اما با آنکه همه وعده‌های خود را عملی کرد، اگر از فرمان او سرپیچی نمائید، چنان بلاهائی بر سر تان خواهد آورد که همه تان از این سرزمینی که خداوند به شما داده است، بکلی نابود شوید.^{۱۶} اگر شما پیمانی را که خداوند، خدای تان با شما بسته است، بشکنید و اوامر او را بجا نیاورده خدایان بیگانه را پرستش کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته می‌شود و از آن سرزمینی که به شما داده است نیست و نابود می‌شوید.»

تجدید پیمان در شهر شکیم

۲۴^۱ بعد یوشع تمام قبایل اسرائیل را با موسفیدان، سرکردگان، قاضیان و مأمورین شان در شکیم فراخواند. آن‌ها آمدند و به پیشگاه خدا حاضر شدند.^۲ یوشع به آن‌ها گفت: «خداوند، خدای بنی اسرائیل چنین می‌فرماید: سالها پیش اجداد شما در آن طرف دریای فرات زندگی می‌کردند و خدایان بیگانه را می‌پرستیدند. یکی از اجداد تان، طارح پدر ابراهیم و ناحور بود.^۳ بعد جد تان، ابراهیم را از سرزمین آنطرف دریای فرات به سراسر کنعان هدایت نمودم. اولاده او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم.^۴ به اسحاق یعقوب و عیسو را دادم. کوهستان سعیر را به عیسو بخشیدم، اما یعقوب و فرزندانش به مصر رفتند.^۵ بعد من موسی و هارون را فرستادم و بلاهائی بر سر مصر آوردم و اجداد شما را از آنجا خارج کردم.^۶ وقتی آن‌ها را از مصر بیرون آوردم، مصریان با عراده‌های جنگی و عساکر اسپ سوار، اجداد تان را تعقیب کردند. و چون اجداد تان به بحیره احمر رسیدند^۷ پیش من برای کمک زاری نمودند. من تاریکی را بین آن‌ها و مردم مصر حایل کردم و بحیره احمر غرش‌کنان بر سرشان آمد و همه را غرق کرد. و آنچه را که من بر سر مصریان آوردم شما به چشم خود دیدید. و شما یک مدت طولانی در بیابان زندگی کردید.^۸ بعد شما را به کشور اموریان که در شرق دریای اردن بود، آوردم. آن‌ها با شما جنگ کردند و من شما را بر آن‌ها غالب ساختم و همه آن‌ها را از بین بردم.^۹ بعد

بالاق پسر صفور، پادشاه موآب به جنگ بنی اسرائیل آمد و بلعام پسر بعور را دعوت کرد که شما را دشنام بدهد. ^{۱۰} اما من حرف بلعام را گوش نکردم. پس من شما را برکت داده و به این ترتیب، شما را از دست او نجات دادم. ^{۱۱} شما از دریای اُردن عبور کردید و به اریحا رفتید. مردم اریحا مثل اموریان، فرزیان، کنعانیان، حِتیان، جرجاشیان، حویان و یبوسیان با شما جنگیدند، اما من شما را بر همه آن‌ها پیروز ساختم. ^{۱۲} زنبور را به آنجا فرستادم و ایشان را و دو پادشاه اموریان را از پیش روی شما راندم، اما نه به شمشیر و نه به کمان شما. ^{۱۳} و به شما زمینی را دادم، که شما در آن زحمت نکشیده بودید، شهرهائی را بخشیدم؛ که شما آباد نکرده بودید. شما در آنجاها زندگی نمودید، انگور را از تاک و زیتون را از درختهائی خوردید که خود شما نکاشته بودید.

^{۱۴} پس حالا از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری بندگی او را بکنید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات و در مصر می پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را پرستید. ^{۱۵} اگر نمی خواهید خداوند را پرستش کنید، پس همین حالا تصمیم بگیرید که چه کسی را باید پرستش نمائید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات می پرستیدند یا خدایانی اموریان را که فعلاً در سرزمین شان زندگی می کنید؟ اما من و خانواده ام بندگی خداوند را می نمائیم.»

^{۱۶} آنگاه همه مردم جواب دادند: «ما هرگز نمی خواهیم خداوند را ترک کنیم و خدایان بیگانه را پرستش نمائیم. ^{۱۷} زیرا خداوند، ما و پدران ما را از مصر که در آنجا در غلامی بسر می بردیم، بیرون آورد. و آنهمه معجزات را در برابر چشمان ما نشان داد. و به هر جائی که رفتیم و از بین همه مردمی که عبور کردیم، حافظ و نگهبان ما بود. ^{۱۸} و وقتیکه به این سرزمین آمدیم خداوند، اموریان را که در اینجا زندگی می کردند، بیرون راند. بر علاوه چون خداوند، خدای ما است، ما او را پرستش می کنیم.»

^{۱۹} یوشع به مردم گفت: «اما ممکن است شما نتوانید بندگی خداوند را بکنید، در آنصورت چون او خدای مقدس و غیور و حسود است، خطاها و گناهان تانرا نمی بخشد.

^{۲۰} و اگر خداوند را ترک کنید و خدایان بیگانه را بپرستید، او از شما رو می‌گرداند و شما را جزا می‌دهد. با وجود خوبی‌هایی که قبلاً در حق شما کرده است، باز هم شما را از بین می‌برد. ^{۲۱} «مردم به یوشع گفتند: «نی، ما خداوند را می‌پرستیم.» ^{۲۲} آنگاه یوشع به آن‌ها گفت: «خودتان شاهد باشید که خداوند را برای پرستش اختیار کردید.» آن‌ها جواب دادند: «بلی، ما شاهد هستیم.» ^{۲۳} یوشع گفت: «پس خدایان بیگانه را که با خود دارید، ترک کنید و دل‌های‌تان را مایل به خداوند، خدای اسرائیل بسازید.» ^{۲۴} مردم به یوشع گفتند: «ما خداوند، خدای خود را می‌پرستیم و از او امر و اطاعت می‌کنیم.» ^{۲۵} پس یوشع در همان روز با مردم پیمانی بست و در همانجا، در شکیم رسوم و قوانینی برای شان وضع کرد. ^{۲۶} و همه آن‌ها را در کتاب شریعت خدا نوشت. بعد سنگ بزرگی را گرفت و در زیر درخت بلوط، در عبادتگاه خداوند قرار داد. ^{۲۷} و یوشع خطاب به مردم کرده گفت: «این سنگ شاهد ما باشد، زیرا همه سخنانی را که خداوند به ما گفت، شنید. بنابراین، این سنگ شاهد است و شما را از نافرمانی در برابر خداوند، خدای‌تان باز می‌دارد.» ^{۲۸} آنگاه یوشع مردم را مرخص کرد و همگی به وطن خود برگشتند.

مرگ یوشع و العازار

^{۲۹} پس از مدتی یوشع پسر نون، خدمتگار خداوند به عمر یکصد و ده سالگی درگذشت. ^{۳۰} و او را در ملک خودش در تِمنه سارح که در کوهستان افرایم، در شمال کوه جاعش است، بخاک سپردند.

^{۳۱} و اسرائیل تا که یوشع زنده بود و هم بعد از مرگ او تا که سرکردگان شان زنده بودند و همه چیزهایی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده بود، دیدند و بندگی خداوند را بجا آوردند.

^{۳۲} استخوان‌های یوسف را که مردم اسرائیل از مصر آورده بودند، در شکیم، در جائیکه یعقوب از پسران حمور به قیمت یکصد سکه نقره خریده بود، دفن کردند. و آنجا

ملکیت اولادۀ یوسف شد.

۳۳ و اَلْعَازَارِ پسر هارون هم مُرد و در جعبه، در کوهستان افرایم، در شهریکه به پسرش
فینحاس تعلق داشت، به خاک سپرده شد.